

نوای شرق

تابستان ۱۴۰۲

ارگان پایگاه تحلیلی سهیل رسانه

سردبیر: حیدر سهیلی اصفهانی



سهیل رسانه

https://sohailmedia.ir

سخن سردبیر | آیا دامنهٔ نفرین ابدی نوار غزه، دامنگیر اسرائیل خواهد شد؟

حیدر سهیلی اصفهانی





این روزها نوار غزه، بنا به ادعای مقام‌های اسرائیلی، به مهمترین آوردگاه ارتش اسرائیل در طول جنگ‌های عربی و اسرائیلی و یا حداقل پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ (رمضان- یوم کیپور) تبدیل شده است. این نبرد جانانه که طبق ادعای اثبات نشدهٔ بنیامین نتانیاهو، تاکنون هزار و چهارصد نفر تلفات جانی روی دستشان گذاشته است. البته این آمار بعدها بر زبان مقام‌های اسرائیلی، به هزار و دویست تن کاهش یافت و شواهد موجود دربارهٔ این آمار، آن چنان کم است که ممکن است به کاهش چشمگیر آن بینجامد. آیا این نبرد انتقامجویانه، پایان کار حماس و جهاد اسلامی است، یا داستان همچنان ادامه دارد؟

دودلی ارتش اسرائیل، برای ورود زمینی به منطقه‌ای که آن را از هفتم اکتبر زیر شدیدترین بمباران و موشکباران تصورناپذیر قرار داده، حاکی از تصوری است که نظامیان اسرائیلی از میدان جنگ احتمالیِ پیش روی خویش دارند.

آیا این صرفا سرکوب شورش است یا نبردی تمام عیار؟

گفته‌های سران کشوری و لشکری اسرائیل، گزینهٔ دوم را برجسته می‌کند؛ آن‌ها وضعیت جنگی اعلام کرده‌اند و اصرار دارند که در زمان مقتضی، نوار غزه را بار دیگر اشغال کنند. با این حال، ابر متراکمی از تردید و دودلی بر سر آنان سنگینی می‌کند؛ ویرانی گستردهٔ شهرهای نوار غزه، سنگرهای کاملا طبیعی برای نیروهای حماس ایجاد کرده که قاعدتا به شکل «پارتیزانی» خواهند جنگید. به علاوه، مسئولان اسرائیلی مدعی وجود شبکه‌ای از تونل‌های پیچ در پیچ، به طول پانصد کیلومتر زیر منطقه‌ای هستند که عرضش ۲۵ کیلومتر و طولش از ٦٥ کیلومتر بیشتر نیست، یعنی مساحتی معادل ۳٦٥ کیلومتر مربع.

این نبرد، از دید اسرائیلی‌ها و قطعا از دید نیروهای حماس، نبرد مرگ و زندگی است.

چرا نوار غزه همچنان می جنگد؟

بخش اعظم ساکنان نوار غزه، در واقع، ساکنان سابق شهرهای اصلی اسرائیل کنونی هستند؛ یعنی مردم حیفا، یافا، تل‌اویو و عسقلان و بسیاری از شهرهای کوچک و روستاهای پیرامونشان. انباشت این جمعیت عظیم در اردوگاه‌ها، شهرها و روستاهای نوار غزه، این سامان را به یکی از متراکمترین مناطق جهان تبدیل کرده است. خشم این مردم، با خشم مردم کرانهٔ باختری تفاوتی بنیادین دارد؛ چون مردم آن سرزمین، از بابت تحقق نیافتن وعده‌ها و تعهدات اسرائیل در توافقنامه‌های صلح خشمگینند، اما ساکنان نوار غزه، از این بابت عصبانی هستند که اصولا در هیچ یک از بندهای توافقنامه‌های صلح، به خواسته‌هایشان توجهی نشده است، جز وعده‌ای توخالی دربارهٔ بررسی وضعیت آوارگان و رسیدگی به ستم‌های رفته بر ایشان.

یاسر عرفات، مدت کوتاهی پس از امضای توافقنامهٔ اسلو، هنگام بازدید از نوار غزه، در پاسخ به اعتراضات مردم آن دیار، صرفا به گفتن این جمله بسنده کرد که «سهم من از آزادی فلسطین، همین مقدار بود که انجام دادم. سهم شما، آزادی بقیهٔ خاک فلسطین است.» سخنی که نه برای مردم آن سامان و نه اسرائیل، به هیچ وجه خوشایند نبود و صهیونیست‌های افراطی، در اثبات حقانیت مواضع صلح ستیزانهٔ خود، بارها از این سخن استفاده کردند و به نظر می‌رسد که در نهایت، به قیمت جان عرفات تمام شد.

در طول تاریخ، این منطقهٔ بیابانی، با منابع محدود آب و محرومیت از بسیاری شاخص‌های اولیهٔ ادامهٔ زندگی، این تعداد جمعیت نداشته است. اصولا جمعیتی با شاخص میلیونی برای این منطقه شوخی است. پس ادامهٔ زندگی برای آن‌ها از دو حالت دور نیست؛ یا خروج از این نقطه به سوی جهان خارج، یا مبارزه برای نیل به فضای حیاتی بیشتر، حتی اگر میان دو دوران مبارزه، همواره چند سالی از آرامش حاکم شود، این انبار باروت برای منفجر شدن، منتظر بهانه‌ای خواهد ماند.

تصوری از جنگ پیش رو

وائل دحدوح، خبرنگار و مدیر دفتر الجزیره در غزه، به لطف بحران‌های پی در پی در این منطقه، در میان آن همه انسان درمانده، شاید از معدود انسان‌های خوشبخت به شمار می‌آمد. درآمد دلاری او که از قطر می‌آمد، زندگی آرامی را برای خودش و خانواده‌اش، در منطقه‌ای ایجاد کرده بود که مردمش سال‌هاست معنی خوشبختی را اصلا نمی‌دانند. یعنی اصلا جایی چیزی شبیه خوشبختی ندیده‌اند که برایشان این واژه را تداعی کند. در جریان حملات اخیر اسرائیل، او تقریبا همهٔ خانواده‌اش را از دست داد. شاید ساکن یکی از آن برج‌های مسکونی نسبتا مجللی بود که زیر ضربات اسرائیلی‌ها ناگهان از بیخ و بن فرو ریختند.

اگر کمی دنیا دیده هستید و گزارش‌های چند روز اخیر این مرد را می‌بینید، نشانه‌های واضح ناامیدی عمیقی را در چهره‌اش خواهید دید. مرز میان مرگ و زندگی برای او، آن قدر محو است که حتی خودش نمی‌تواند آن را تشخیص دهد. او بلافاصله سر کارش بازگشت و آن را به حس انجام وظیفه ربط داد. گیریم ربطی به این احساس نداشته باشد؛ کجا برود؟ جز پناه بردن به کار، چه کاری از او ساخته است؟ اگر فردا دیدید که سلاح به دست گرفته و شانه به شانهٔ حماس می‌جنگد، خیلی عجیب است؟

این روزها، در چهرهٔ تقریبا همهٔ مردم نوار غزه، همین احساس را می‌بینید؛ حس ناامیدی! بی‌هودگی! حتی در راه رفتنشان، حس سردرگمی و چرخش به دور خود کاملا هویداست.

اسرائیلی‌ها با کوبیدن منطقه، دو کار ناگوار را درست ضد خود انجام داده‌اند؛

نخست آن که مردم بی‌اعتنای نوار غزه را که فقط در آرزوی آرامش و امنیت عادی زندگیشان بودند، به سربازان مجانی مقاومت اسلامی فلسطین تبدیل کرده‌اند. خیلی از آن‌ها اکنون، فقط دنبال پناه بردن به چیزی هستند. چه چیز؟ هر چیزی که بوی انتقام از آن برخیزد. چشم بسته می‌دانم که ممکن است در آینده‌ای نچندان دور، تعدادی به خودشان بمب ببندند و خودشان را میان اسرائیلی‌ها منفجر کنند. حتما ارتش اسرائیل، آموزش‌هایی در این باره به نیروهای خود داده است. خوب می‌داند چه کرده است.

دوم آن که کوبیدن همه ساختمان‌های غزه، از نظر نظامی، سنگرهای مفت و مجانی برای نبرد ایجاد کرده است؛ سنگرهای بتنی! این سنگرها هم جان پناه خوبی هستند و هم در صورت بمبگذاری میان آوار به جامانده از بتن، می‌توانند انفجارهای سهمگینی در پی داشته باشند. در چنین شرایطی، نیروهای اسرائیلی باید آموزش میدانی گسترده‌ای برای نبرد شهری، آن هم شهرهایی از این نوع دیده باشند که می‌دانیم و می‌دانند که چنین آموزشی ندیده‌اند.

نبرد استالینگراد بین ۲۳ اگوست ۱۹٤۲ تا دوم فوریهٔ ۱۹٤۳، تجربهٔ تاریخی مشهوری را در اختیار همگان قرار داده است که چگونه نبرد شهری، از ارتشی فاتح، اسیرانی مغلوب می‌سازد.



آیا در غزه چنین خواهد شد؟

من چنین تصوری از این نبرد ندارم. نوار غزه فاقد بسیاری از مولفه‌هایی است که ارتش سرخ در آن نبرد تاریخی داشت، اما قدرت انسان‌های ناامید را دست کم نگیرید. حتی گربه‌ای ناامید می‌تواند خش‌های خطرناکی روی چهره‌ها حک کند. بیایید با هم نقاط ضعف ارتش اسرائیل را مرور کنیم:

نخست آن که ارتش اسرائیل مدت‌هاست که وارد جنگی از این نوع نشده، یعنی جنگی پارتیزانی در قالب جنگ‌های تمام عیار. آخرین بار که با حزب اللهِ آموزش دیده به دست پارتیزان‌های ایرانی جنگید، خاطرهٔ خوشی برای هوادارانش به یادگار نگذاشت.

دوم این که اسرائیلی‌ها از مرگ و میر بسیار می‌ترسند. دادن تلفات سنگین در نبرد با مردمی که با مرگ رفیق شده‌اند و آرزوهایشان را در دنیای پس از مرگ می‌بینند، کار واقعا خطرناکی است. این مردم تصمیم گرفته‌اند که بمیرند و در این راه تا می‌توانند بمیرانند. به قول جناب حافظ؛ «گر بکشم زهی طرب، ور بکشد زهی شرف». تلاش نتانیاهو، برای بالاتر جلوه دادن تلفات، نشانی از اضطراب رهبران اسرائیل با خود دارد تا بتوانند بسیج توده‌ای وسیعی را در میان شهروندانشان برانگیزند.

سوم، این جنگ، ادامهٔ جنگ ۱۹۴۸ با مردمی است که خانه و کاشانهٔ آن‌ها در اختیار مهاجران یهودی اروپای شرقی قرار گرفت. یعنی مردم حیفا، یافا، عسقلان و مناطق پیرامون. اسرائیل درست مانند همان سال‌ها هیچ راهبردی برای مقابله یا حتی تعامل با این مردم ندارد. ثروتمندانشان در همان سال‌ها به کشورهای دیگری گریختند و این‌ها اقشار دون پایه‌اند که فقط توانستند گام به گام عقب بروند تا در نوار غزه گرفتار شوند. راهی که نتانیاهو در پیش گرفته بود، هل دادنشان به داخل خاک مصر بود؛ یعنی صحرای سینا که شاید جای بزرگتری برای جذب سرریز مردم انباشته در نوار غزه باشد. مصری‌ها باهوش‌تر از آن هستند که اسیر چنین نقشه‌های کودکانه‌ای شوند و بلافاصله جلوی این کار را گرفتند. پس «نخست وزیر مقام پرست» اسرائیلی‌ها، اکنون با پرسش تاریخی دولت متبوعش دست به گریبان است؛ با مالکان اصلی املاک غصب شده چه کند؟ آیا می‌توان آن‌ها را با پرداخت پول راضی کرد؟ طبیعتا چنین اتفاقی

نخواهد افتاد. پس، ممکن است حماس نابود شود، اما حماسهٔ حماس برای مردم این نقطه امیدهای تازه‌ای ایجاد خواهد کرد که تلاش برای نیل به آن‌ها هر بار تکرار خواهد شد.

فردای پس از جنگ

هر کدام از پژوهشگران مایلند دربارهٔ فردای پس از جنگ چیزی بگویند. مثلا نابودی حماس ممکن نیست؟ یا هست؟ یا این که حکومت خودگردان ادارهٔ این منطقه را برعهده خواهد گرفت و یا هر چیز دیگر.

طبیعی است که آمریکا و غرب، اجازه نمی‌دهند پادگانشان که نام کشور بر آن نهاده اند، به همین مفتی فرو بریزد یا پیروزی حماس، راهکاری درخشان و موثر در اختیار آیندگان قرار دهد که در روندی تاریخی، این پادگان را روزگاری فرو بریزند. پس حماس شکست خواهد خورد. گو آن که این حجم از ویرانی و کشتار، به نوعی شکست تمام عیاری تلقی می‌شود. گو آن که این مقاومت جانانه، همچون حماسه‌ای تاریخی، برای سالیان بسیار درازی بر سر زبان‌ها خواهد ماند.

با این حال، خواهی نخواهی، جنگ غره برای روند صلح خاورمیانه، ناقوس سهمگینی را به نشانهٔ هشداری بزرگ به صدا در خواهد آورد و آن، وجود پرونده‌ای است که لا به لای پرونده‌های دیگر، پنهان مانده بود؛ «پروندهٔ ساکنان اصلی مناطق پیش از ۱۹٤۸». پیش از این تصور می‌شد که وضعیت بیت المقدس یا مهاجرنشین‌های کرانهٔ باختری، مهمترین دست اندازهای گفتگوهای صلح است و اگر صدای اعتراضی از نوار غزه بر می‌خیزد، به سبب وجود جنبش‌های تندرویی است که به تحریک ایران، دست در لانهٔ زنبور اسرائیلی می‌کنند.

اما جنگ اخیر نشان می‌دهد که چنین چیزی نیست. صدای اعتراض نوار غزه، در اصل اعتراض به بی‌اعتنایی جامعهٔ جهانی به سرنوشت میلیون‌ها بازماندهٔ سرزمین‌های اصلی اشغال شده است که همگی در نوار غزه در هم فشرده شده‌اند و فضایی برای ادامهٔ زندگی و پیشرفت ندارند و غربیان صرفا برای ماست مالی سریع پروندهٔ فلسطین، پروندهٔ آن‌ها را زیر پرونده‌های دیگر پنهان کرده‌اند.

پس، این جنگ حتی اگر امروز سرکوب شود، فردا و فرداها ادامه خواهد یافت، شاید خیلی شدیدتر!

میزگرد

محمد فنیش: حزب الله از همان آغاز، به نبرد طوفان الأقصی پیوست و نابودی حماس غیر واقعی است.



یکی از مقام‌های جنبش حزب الله و وزیر سابق در دولت لبنان اعلام کرد که حزب الله از همان لحظهٔ نخست، وارد نبرد طوفان الأقصی شد تا به مقاومت فلسطین یاری برساند و با هماهنگی کامل با گروه‌های مقاومت فلسطینی، به ویژه با کتائب القسام، شاخهٔ نظامی حماس، در طول نوار مرزی، با نیروهای اشغالگر اسرائیلی وارد جنگ شده است. محمد فنیش، در این گفتگو، به موضوعات مختلفی پرداخت: جنگ اسرائیل ضد غزه، موضع حزب الله در برابر این نبرد و پیامدهای سخنرانی دبیر کل حزب دربارهٔ تحولات غزه.

• سخنرانی سید حسن نصرالله، به همان اندازه که سبب شد لبنانی‌ها نفسی به راحتی بکشند، انتظارات فلسطینی‌ها را به ویژه در غزه، نقش بر آب کرد، چون آن‌ها انتظار داشتند که جبهه‌ای برای درگیری تمام عیار گشوده شود، نه جبهه‌ای برای نبردی مبتنی بر قواعد درگیری. چه چیزی سبب شد که حزب از ورود به جنگی تمام عیار خودداری کند.

- اول این که به خانواده‌های شهیدان فلسطین و به ویژه در غزه و لبنان تسلیت عرض می‌کنم. این حق مردم غزه و فلسطین است که چنین احساسی داشته باشند و باوجود این که آن‌ها قربانی ماشین نظامی اسرائیل با حمایت تسلیحات آمریکایی شده‌اند، اما این حق مختص آن نیست، بلکه حسی است که متعلق به میلیون‌ها تن در جهان عرب و اسلام و حتی در کشورهای مختلف جهان است.

به جز محاصره سلطه‌طلبان به رهبری آمریکا و رهبران کانون‌های سابق استعمار، جهانیان از آن چه در غزه در حال رخ دادن است به شدت خشمگین هستند و از همه بیشتر، رهبران محور مقاومت. در نتیجهٔ انفعال و میل به انتقام از اشغالگران و بی‌توجهی به رعایت احتیاط، تعدادی از رزمندگان مقاومت در لبنان به شهادت رسیده‌اند. با این حال، تصمیمی که از سر احساسات گرفته شود و دوراندیشی، پژوهش و منفعت جویی با توجه به داده‌های میدانی و با عنایت به اهدافی که «عملیات طوفان الأقصی» به دست برادرانمان در گردان‌های شهید عزالدین قسام با موفقیت کامل اجرا شد و جهانیان را غافلگیر کرد، در نظر گرفته نشود، چیز دیگری است. حتی اگر تصمیم‌گیرنده بخشی از سامانهٔ تصمیم‌گیری باشد.

این اهداف را رهبران مقاومت فلسطین، نمایندهٔ بلافصل ملت فلسطین وضع کرده‌اند که همانا، برچیدن محاصرهٔ نوار غزه و پایان به وضعی است که در آن، شهروندان بی‌دفاع کرانهٔ باختری به ضرب قتل و بند، هدف قرار گیرند. به علاوه، بینوایی اسیران و بندیان به دست این ابلهان هم هست، نمی‌گویم تندروان، چرا که برنامهٔ صهیونیسم، ساخته بر شالودهٔ تندروی است و هدف اصلی ما مسلمانان، دفاع از مسجد مبارک اقصی است.

بر همین اساس و برگرفته از وظیفهٔ دفاع از قدس و فلسطین و این که آرمان فلسطین آرمانی متعلق به خودمان است، رهبران مقاومت در لبنان، با درنظر گرفتن داده‌های محیطی و ارزیابی مواضع مفید برای اهداف، تصمیمات مقتضی را برای پشتیبانی از روز نخست اتخاذ و در نظر گرفتند که ما با دشمن صهیونیست در شرایط جنگی به سر می‌بریم. افزون بر آن، باید میان حمایتمان از آرمان فلسطین و پشتیبانی از مقاومت و نیز گرفتن تصمیمی که با منافع لبنان هم هماهنگ باشد، موازنه‌ای برقرار شود. با این حال، همهٔ گزینه‌ها روی میز است و این همان سخنی است که بر زبان سید حسن نصرالله دبیر کل حزب الله هم آمد.

• در سال‌های گذشته، دربارهٔ اصطلاح «همپوشانی عرصه‌ها» سخن بسیار رفته است. به نظرتان، چنین شعاری واقع‌بینانه است؟ یعنی پس از هفتم اکتبر، باوری به آن هست؟

- ما در برابر وضعیتی تصاعدی در لبنان قرار داریم. کافی است به روند رویارویی بنگرید که چگونه در روز هشتم اکتبر شروع شد و تا کنون به کجا رسیده است. ما دربارهٔ جبهه‌ای سخن می‌گوییم که از یک ماه پیش، ساعت به ساعت در وضعیتی جنگی به سر می‌برد که در جریان آن، ده‌ها شهید بر زمین غلطیده‌اند. ما با هدف قراردادن دشمن و سرگرم کردنش به مواضع نظامی، حفظ منافع لبنان را هم در نظر داریم.

مهم است که تاکید کنم میان رهبران مقاومت در سراسر جهان عرب، به ویژه مقاومت فلسطین و در راس آن، گردان‌های شهید عزالدین قسام، رایزنی دائمی هست. این هماهنگی و رایزنی، از سویی ریشه در انباشت اعتماد و باور متقابل دارد و از سوی دیگر، در تراکم خشم و رنج.

با این حال، متاسفانه، عده‌ای هم هستند که نه برای آرمان فلسطین اهمیتی قائلند و نه در فکر کمک به مردم غزه‌اند. در عوض، از این همبستگی که رشتهٔ چند دستگی را در جهان عربی و اسلامی بریده و بر سر آرمان فلسطین اتفاق نظری حاصل شده، رنج می‌کشند و خشمگینند. زیرا این رویداد، نقاب را از چهرهٔ کسانی برداشت که در مسیر بهبودسازی با اسرائیل گام می‌زنند و بر دولت آمریکا تکیه کرده، امتیازت متعددی را پیشکش کرده‌اند. این جماعت وامدار الگوی زندگی غربی، از این که مقاومت با انجام عملیات، خود را به چنین نتایج و دستآوردهایی رسانده است، کف به دهان آورده‌اند و راهی جز پناه بردن به شک پراکنی نیافته‌اند. بگذار به شما تاکید کنم که حتی اگر ستاد مقاومت لبنان، به خواسته‌هایشان گردن بگذارد و وارد جنگی تمام عیار هم بشود، باز این جماعت دهان به سرزنش رهبران مقاومت خواهند گشود و مسئولیت سوق دادن لبنان را به این جنگ برگردنشان خواهد افکند.

منبع: پایگاه الجزیره- عبدالرحمان ابوالغیط



• ممکن است که نقش حزب الله و مقاومت اسلامی را در این نبرد، برای خوانندگانمان توضیح دهید؟ و این که ماهیت رویارویی در جبههٔ جنوبی لبنان چگونه است؟

– همان گونه که گفتم از همان آغاز عملیات طوفان الأقصی، مقاومت لبنان پا به میدان نهاد و از هشتم اکتبر، مواضع اسرائیلی‌ها را در زمین‌های اشغالی لبنان، یعنی کشتزارهای اشغالی شبعا و تپه‌های کفر شوبا زیر آتش گرفت. آن گاه عملیات بالا گرفت و تبادل آتش با دشمن صهیونیست، حالت جنگی به خود گرفت. در مقام مقایسه، درازای جبههٔ لبنان، با جبههٔ غزه برابر است و از نظر عمق، امروز دشمن، بیش از پنج کیلومتر، از مرزهای لبنان عقب نشسته است و مجموع عملیاتی که مقاومت در امتداد مرزهای جنوبی لبنان انجام داده است، بالغ بر هشتاد رشته عملیات نظامی است؛ با میانگین روزانه سه عملیات که در جریان آن، ۴۲ نقطه و جایگاه نظامی اسرائیلی هدف قرار گرفته است.

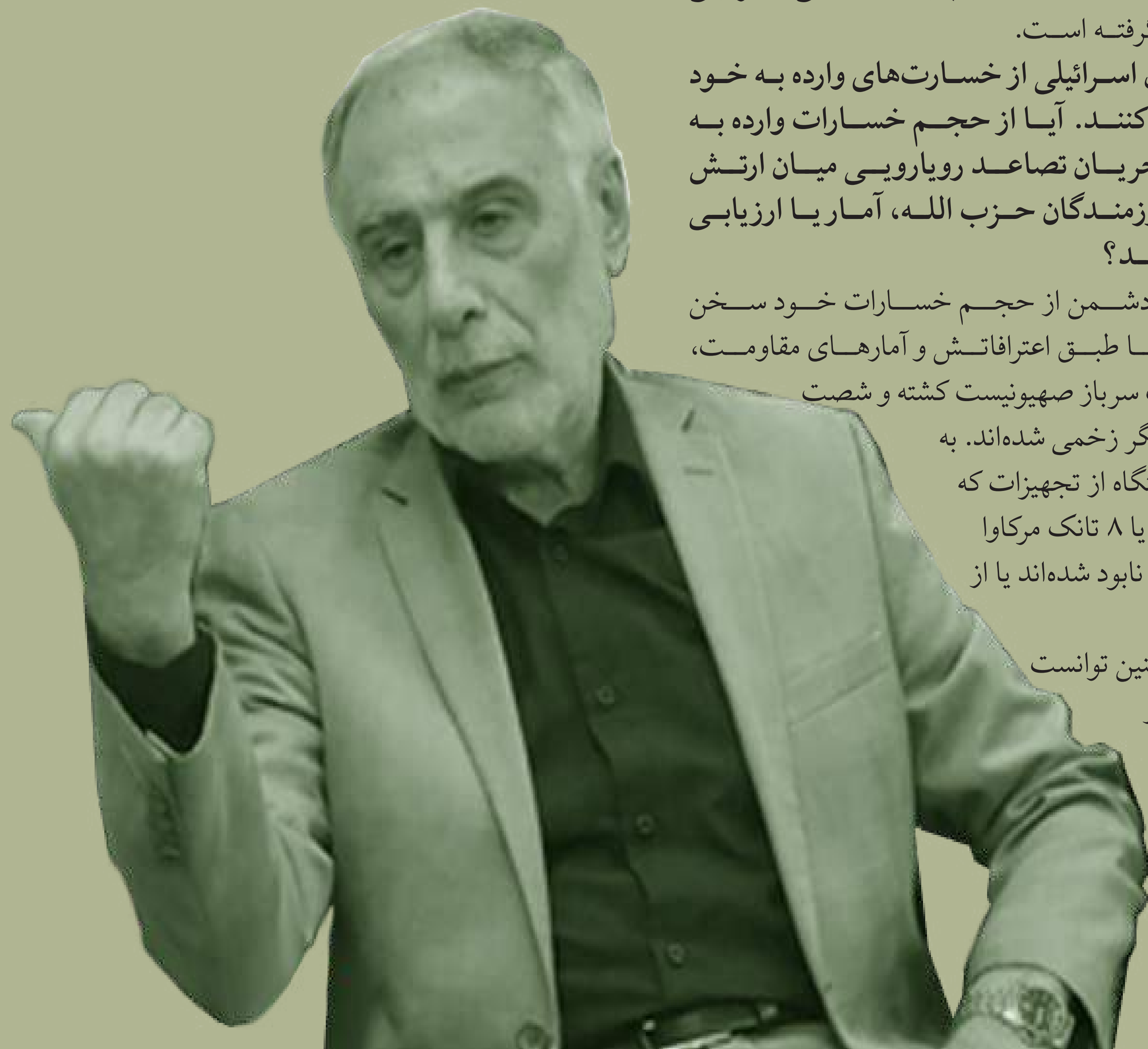
• اشغالگران اسرائیلی از خسارت‌های وارده به خود صحبت می‌کنند. آیا از حجم خسارات وارده به ایشان، در جریان تصاعد رویارویی میان ارتش اشغالگر و رزمندگان حزب الله، آمار یا ارزیابی خاصی دارید؟

– البته که دشمن از حجم خسارات خود سخن می‌گوید، اما طبق اعترافاتش و آمارهای مقاومت، تا کنون بیست سرباز صهیونیست کشته و شصت و چهار تن دیگر زخمی شده‌اند. به علاوه، ده دستگاه از تجهیزات که در میانشان ۷ یا ۸ تانک مرکاوا دیده می‌شود، نابود شده‌اند یا از کار افتاده‌اند.

مقاومت همچنین توانست شمار زیادی از موشک‌های دوش‌فنگ، استحکامات، دوربین‌های نظارتی، تجهیزات پارازیت انداز، رادار، دکل‌های ارتباطی و دیگر تجهیزات و زیرساخت‌های فنی، ارزش چند میلیون دلار، همه را نابود کند. چرا که ما وجود چنین تجهیزاتی را اعلان جنگی به لبنان می‌دانیم، چون ضد سرزمین ما نشانه گرفته شده و آن را تهدیدی برای امنیت کشورمان می‌دانیم.

طبق منابع دشمن، بر اثر اقدام مقاومت برای حمایت از غزه و دفاع از لبنان، بیش از ۶۵ هزار مهاجر از ده‌ها مهاجرنشین مرزی کوچ داده شده‌اند که از آن میان، فقط سهم کریات شمونه، ۲۳ هزار تن بوده است. رژیم اشغالگر همچنین از تخلیهٔ ۱۴ روستا با یازده هزار مهاجر دیگر خبر داده است.

به علاوه، مجموع نیروهای بسیج شدهٔ دشمن اسرائیلی در جبههٔ لبنان، ۳۵ درصد از نیروهای آماده به خدمتش را در بر می‌گیرد که اگر مقاومت لبنان



مداخله نمی‌کرد، این نیروها در مسیر اعزم به غزه بودند. مهم است بدانید که مقاومت اسلامی تاکنون ۶۳ شهید داده است و اضافه بر آن، ۶ نفر از غیرنظامیان لبنانی، دو چوپان و ۳ کودک به همراه مادر بزرگشان به شهادت رسیده‌اند.

• از دیدگاه شما، پیام یا هدف اعزام ناوهای هواپیمابر آمریکایی و ناوهای جنگی غربی به شرق مدیترانه چیست؟ آیا صرفا تهدید است یا اراده‌ای جدی برای مداخلهٔ نظامی دارند؟

– از همان روزهای آغازین طوفان الأقصی که ما برای حمایت از مقاومت فلسطین پا به میدان نهادیم و با دشمن گلاویز شدیم، دولت آمریکا هم با ارزیابی رویدادهای جاری، از حجم خسارات وارده آگاه شد و بحران روحی و سردرگمی آشکار دشمن اسرائیلی را مشاهده کرد. به ویژه آن که پیش از این، ارتش اسرائیل را اسطوره می‌دانستند و وانمود می‌کردند که سازمان اطلاعاتش در زیر نظر گرفتن همه چیز توانایی خاصی دارد. بنابراین کوشید تا برای پایدارسازی این رژیم از هم پاشیده تدابیری را به اجرا گذارد.

همانند تجربهٔ ژولای ۲۰۰۶ و در نبرد با حزب الله روی داده بود، این رژیم پس از نبرد طوفان الأقصی، توانایی اتکا بر توانایی‌های درونی خود را ندارد و در نتیجهٔ ترس از آیندهٔ این رژیم، دولت آمریکا با شتاب ناوهای هواپیمابرش را فرستاد و اعلام کرد که این اعزام در واقع پیامی برای بازداشتن قدرت‌های دیگر از ورود به نبرد است. شاید در ارزیابی‌های خود، احساس کرده بود که دامنهٔ اوضاع در حال گسترش است.

افزون بر آن، این برداشت ما از عرصهٔ جنگ و درک ما از ماهیت درگیری و فراگیری آن است و باید آن را در نظر بگیریم و برای آن آمادگی داشته باشیم. این همان چیزی است که جناب سید حسن نصرالله، در پیامش خطاب به آمریکایی‌ها بسیار روشن و آشکار گفتند: «ما برای این مرحله از پیش آمادگی داشتیم.»

این مداخلهٔ آمریکایی که با حملات تبلیغاتی برای تخریب چهرهٔ مقاومت و توجیه جنایت‌های جنگی ضد ملت فلسطین همراه بوده ست؛ از قبیل ایراد اتهامات و جنایات بی‌اساس در حق مقاومت که بعدها بی‌اساس بودنش به جهانیان ثابت شد و بعدها، خود مهاجران اسرائیلی نجات یافته به زبان آوردند که نیروهای اشغالگر با دستپاچگی منازل ده‌ها شهرک نشین را بمباران کردند و باعث کشته شدنشان شدند.

در ضمن، آن چه ما انتظار داریم آن است که منطقه امروزه وارد مرحلهٔ حساسی شده است و آمریکایی‌ها احساس می‌کنند که این نظام توانایی ایفای نقشش را برای تداوم استیلای استعمارگران ندارد و به همین سبب برای تثبیت مجدد رژیم صهیونیستی پا پیش نهاده‌اند که به این شکل، همهٔ احتمالات، از جمله اوج‌گیری اوضاع تا رسیدن به انفجار بزرگی در منطقه وارد است. در پی آن، رئیس‌جمهوری آمریکا و دو وزیر دفاع و خارجه‌اش راهی فلسطین اشغالی شدند و نیز، واشنگتن در تشکیل کابینهٔ جنگی اسرائیل یاری رساند و ژنرال‌هایش را برای مشورت نظامی اعزام و اشغالگران را با انبوهی از جنگ افزارها و مهمات مختص ارتش آمریکا تجهیز کرد.

• برداشت شما از مواضع غربی چیست که این روزها، بی‌اعتنا به حجم جنایت ضد غیرنظامیان غزه، به شکل بی‌سابقه‌ای از اشغالگران اسرائیلی جانبداری می‌کند؟

– ما این روزها، به مطالعهٔ غرب و از سر افکندن شعارهای فریبنده‌اش نیاز مبرمی داریم. غرب چیره و مسلط، در به کار بستن ابزارهای فریب ضد ملت‌های شکست خورده، مهارت خاصی دارد، تا به این شکل این ملت‌ها بیدار نشوند و قیام نکنند و صفوفشان را متحد نکنند. به همین سبب است که می‌بینید شعارهایی در دفاع از حقوق بشر و آزادی بیان سر می‌دهد تا در درون این کشورها آشوب و فتنه به راه اندازد.

می‌توانم بگویم که این نبرد فاش ساخت که غرب را یارای آن نیست که روحیهٔ برتری‌جویانه و ماهیت چیرگی‌طلبش را کنار بگذارد. امروزه جهان در برابر سامانه‌ای سلطه‌طلب قرار گرفته است که رهبریش را آمریکا برعهده دارد و وابستگانی هم از اروپا گرفته تا جهان عرب و اسلامی پیرامونش را فراگرفته‌اند. این سامانه، آمادگی کاربرد همهٔ امکانات نظامی، سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی‌اش را برای سلطه بر ملت‌هایمان دارد.

مهم است که تاکید کنم که غرب، ارزش‌هایش را فقط برای جوامعش به کار می‌گیرد، اما در بیرون از

این جوامع، از این ارزش‌ها صرفا در راستای منافعش استفاده می‌کند. درست شبیه بت‌هایی که کافران پیش از اسلام از خرما می‌ساختند تا بپرستند، اما به گاه گرسنگی، آن‌ها را می‌خوردند.

• نگرش شما به مواضع نظام‌های عربی در برابر جرائم کشتار جمعی در غزه چیست؟

– من قصد آن را ندارم که نظام‌های عربی را تبرئه کنم، اما حزب الله، در گفتمان امروز خود، در صدد آن است که از همهٔ توش و توان این امت بهره‌برداری کند، حتی از نظام‌هایی که با آن‌ها اختلاف نظر داریم و با وجود همهٔ رنج‌هایی که به سبب ندانم‌کاری دامنمان را گرفته، زبان توهین و دشنام را به کار نخواهیم بست. ما از نظام‌های عربی خواهش می‌کنیم که مواضع سیاسیشان را در راه انجام تدابیری عملی تعدیل کنند و می‌دانیم که توانایی‌اش را دارند. اگر نمی‌توانند که پا میدان نبرد بگذارند، دست کم، توانایی آن را دارند که روند بهبودسازی را متوقف کنند و مواضع سیاسی قاطعی را در برابر دولت آمریکا بگیرند. به علاوه، امکان استفاده از ابزارهای فشار مالی و اقتصادی را ضد دولت‌های غربی دارند تا آن‌ها را وادار کنند که اسرائیل را برای توقف جرائمش ضد غزه تحت فشار بگذارند. اما کمال تاسف، تاکنون، چنین اتفاقی روی نداده است.

• شماری از تحلیلگران معتقدند که اگر اشغالگران در نبردشان ضد غزه پیروز شوند، نوبت بعدی لبنان خواهد بود. آیا چنین سناریویی امکان تحقق دارد؟

– از دید من، نابودی حماس، فکری احمقانه و غیر واقعی است. دولت‌های غربی، بیش از یک ماه تمام به بنیامین نتانیاهو و دولتش فرصت داده‌اند که با مردم نوار غزه تسویه حساب کند و در این راه، انواع جنایات جنگی و نسل کشی را به کار بسته است تا بستر مردمی مقاومت فلسطینی را از بین ببرد. می‌بینید که تاکنون به هیچ گونه پیشرفتی نرسیده و حتی نتوانسته است به نابودی جنبش حماس و دیگر گروه‌های فلسطینی نزدیک شود و درعوض، صرفا به کشتار هزاران غیرنظامی، اغلب زن و بچه و ویرانسازی زیر ساخت‌ها دست زده است.

به بهانهٔ دفاع از خویش، مرتکب نسل‌کشی شده‌اند و این در حالی است که حق دفاع از خود را به تجاوزدیده می‌دهند، نه به متجاوز که اشغالگر اسرائیلی است. با این حال، مقاومت فلسطینی در حال وارد کردن خسارات سنگینی به ارتش اشغالگر اسرائیلی است. مهم است که تاکید کنم جنبش حماس و گردان‌های الأقصی، هنوز توان پایداری و ادارهٔ سامانهٔ فرماندهی و استیلا بر میدان را دارد و این امر، عامل اصلی شکست اشغالگران اسرائیلی است. به شکل کلی، مقاومت لبنان تحولات میدانی را پیگیری می‌کند و خدای نکرده، در صورت بروز هرگونه دگرگونی در موازنهٔ قوا در میدان کارزار غزه، مواضع و تدابیر مختص خودش را خواهد داشت. بر این باورم که منطقه در برابر احتمالات گسترده‌ای است که صرفا شامل حال مقاومت در غزه و لبنان نخواهد بود و این امر را باید در نظر داشته باشید.

• از نظر سیاست‌های داخلی، حزب‌الله چگونه می‌خواهد میان حمایت از مقاومت فلسطین و اجتناب از کشیدن پای لبنان به نبرد با اشغالگران اسرائیلی تعادل ایجاد کند؟

– امروزه ما در شرایط جنگ و درگیری با اشغالگران اسرائیلی قرار داریم، اما توانسته‌ایم پای ارتش اسرائیل را از گسترش دامنهٔ رویارویی کوتاه کنیم و این امر، ربطی به مداخلهٔ سیاسی غرب، یا نقش هم‌پیمانان آمریکا در لبنان یا تاثیرپذیرفتگان از ایشان ندارد، بلکه ریشه در موازنهٔ قوا و توان مقاومت در واکنش سریع بی‌تاخیر دارد. این است که مقاومت، دامنهٔ رویارویی را در چهارچوب مجاز حمایت از مقاومت فلسطین گسترش دهد تا اجازه ندهد دشمن، همهٔ توانایی‌هایش را رو کند، چون هنر مقاومت در کاربرد نقاط قوت خود و ایجاد مانع در برابر دشمن برای استفاده از قدرتش و نیز استفاده از نقاط ضعف دشمن نهفته است.

• پژواک سخنرانی سید حسن نصرالله در داخل لبنان چه بوده است؟ به ویژه در میان جریان‌های مخالف؟

– بر این باورم که لبنان اکنون از جمله کشورهای پیشتاز در جهان عرب است، از نظر نظامی در مقاومت شرکت دارد و از نظر مردمی، بخش اعظم مردم لبنان مایلند که از حق حمایت کنند. اما آن کس که تصمیم می‌گیرد و آن کس که فرماندهی می‌کند، مد نظر است. همیشه مسائل پیچیده‌تر است که مد نظر قرار دارد، نه صرفا واکنش‌های احساسی. لبنان در نقطهٔ پیشانی کشورهایی قرار دارد که از آرمان فلسطین و از حقوق و حاکمیتش دفاع می‌کند. به علاوه، ما به این موضع لبنان افتخار می‌کنیم. کسانی که از مقاومت انتقاد می‌کنند و می‌ترسند که مبادا پای کشور به جنگ کشیده شود، این نصیحتم را بشنوند که پیام خشم و اعتراض و مخالفتشان را برای دولت آمریکا بفرستند که از جنایات اشغالگران اسرائیلی جانبداری می‌کند.

• آیا میان حزب‌الله و نیروهای سیاسی گوناگون برای ایجاد همبستگی در جبههٔ داخلی یا توافق برای تعیین رئیس کشور تماس‌هایی وجود دارد؟ آن هم در این شرایط که لبنان در برابر خطر ورود به جنگ با اشغالگران اسرائیلی قرار دارد؟

– به امید خدا، من هم دعا می‌کنم و امیدوارم! در حال حاضر، اولویت با چیزهای دیگر است، گو آن که تحولات جاری به آن سو پیش می‌رود که رئیس‌جمهوری هم‌سطح این مرحلهٔ بحرانی انتخاب شود و دیدگاه ما را تایید کند، اما حالا وقت این حرف‌ها نیست. امیدوارم که جنایات جاری در غزه متوقف و دست‌های جنایتکار آمریکا و دست پرورده‌اش اسرائیل کوتاه شود و نیز برای جلوگیری از کشتار ملت فلسطین، تلاشی بین‌المللی صورت پذیرد تا لبنان بتواند نفسی تازه کند و بدون درگیر شدن در مسائل دیگر، به مشکلات خودش بپردازد.





اشباح لبنان

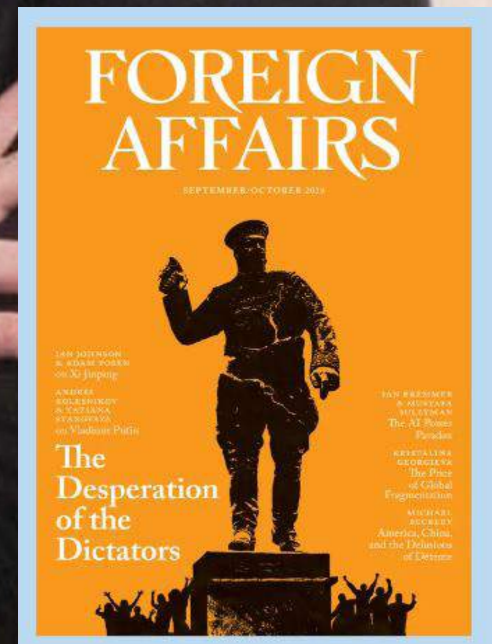
سارا اِیی پارکینسون- فارین افیرز

می‌خواهید بدانید که سرنوشت غزه به کجا خواهد انجامید؟ نگاهی به یورش اسرائیل به لبنان در ۱۹۸۲ (۱۶ خرداد ۱۳۶۱) بیندازید.

این روزها، مردم، آن جا را «مخیم الشهداء» می‌نامند؛ قرارگاه شهیدان. این اردوگاه پناهجویان که در میان تپه‌های زیبا و باغ‌های مرکبات در نزدیکی مرز اسرائیل قرار دارد، محل استقرار دستگاه‌های خدمات اجتماعی، سیاسی و نظامی گسترده‌ای بود که سازمان‌های فلسطینی آن را راه‌اندازی کرده بودند. بنابراین، هنگامی که تهاجم آغاز شد، این اردوگاه در فهرست اسرائیل قرار داشت. ابتدا، شبه نظامیان تحت حمایت اسرائیل اردوگاه را محاصره کردند و غیرنظامیان را در داخل آن به دام انداختند. سپس دوجین تانک نیروهای اسرائیلی وارد شدند. به گفته شاهدان، تانک‌های ارتش اسرائیل برای تخریب راه‌های فرار و نفوذ به پناهگاه‌های زیرزمینی، به راه پله‌های ساختمان‌ها شلیک کردند. این گلوله باران با بمباران شدید هوایی همراهی می‌شد. بمبی به مرکز اجتماعات اصابت کرد. از ۹۶ غیرنظامی که در آنجا پناه گرفته بودند، تنها دو نفر زنده ماندند. شبه‌نظامیان فلسطینی در اردوگاه سه روز و نیم ایستادگی کردند و سرانجام، ارتش اسرائیل برای غلبه بر آن‌ها، از فسفر سفید هم استفاده کرد. نجات‌یافتگان می‌گویند که به یاد می‌آورند بخار به جا مانده از این مادهٔ شیمیایی در هوا، سوختگی‌های سیاه و زخم‌های دهان گشاده‌ای روی پوست افراد بر جای می‌گذاشت. به گفته مسئولان اردوگاه، در این نبرد تقریباً ۲۶۰۰ نفر از ۱۶۰۰۰ ساکن اردوگاه جانشان را از دست دادند.

این حمله می‌تواند صحنه‌ای از جنگ کنونی اسرائیل در غزه باشد، جایی که ارتش اسرائیل، در جریان یورش‌هایش به شهرهای فلسطینی و اردوگاه‌های آوارگان، از تانک، حملات هوایی و (به گفته گروه‌های حقوق بشری) فسفر سفید استفاده کرده است. اما در واقع، در جریان درگیری ۴۱ سال پیش هم همین اتفاق روی داد. یعنی حمله به اردوگاه موسوم به برج الشمالی، نام رسمی اردوگاه شهدا که یکی از اولین نبردهای شهری در طول تهاجم اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ بود. جنگ پس از آن آغاز شد که یکی از گروه‌های فلسطینی نچندان معروف تلاش کرد تا سفیر اسرائیل را در بریتانیا ترور کند. هدف فوری تهاجم، ریشه کن کردن سازمان آزادی‌بخش فلسطین، گروه‌های چریکی وابسته به آن (از جمله فتح و جبهه مردمی برای آزادی فلسطین) و دیگر گروه های مبارز فلسطینی بود، اما مقام‌های اسرائیلی، جاه‌طلبی‌های دیگری نیز داشتند؛ رهبران اسرائیل، با هدف قرار دادن زیرساخت‌های نظامی و غیرنظامی فلسطینی در جنوب لبنان امید داشتند که منطقهٔ حائلی در امتداد مرز اسرائیل و لبنان ایجاد کنند، به حضور سوریه در لبنان پایان دهند و دولت مسیحی راست‌گرای همنوایی را در بیروت مستقر کنند.

شباهت‌های بین تهاجم اسرائیل به لبنان و عملیاتش در غزه فراتر از حرکتی تاکتیکی است. در آن جا هم مانند امروز، آن تهاجم پس از حملهٔ تکان دهندهٔ فلسطینی‌ها آغاز شد. در آن زمان، مانند اکنون، رهبران جنگ طلب اسرائیل، تصمیم به انجام واکنشی حداکثری گرفتند. در آن زمان، مانند اکنون، بیشتر نبردها در مناطق شهری پرجمعیت، با ستیزه جویان



اغلب مستقر در میان غیرنظامیان رخ داد و بالاخره، مانند اکنون، ارتش اسرائیل از نیروی نامتناسبی استفاده کرد.

این موازنه، چندان دلچسب نیست. اگر تجربهٔ لبنان را مد نظر قرار دهیم، جنگ اسرائیل در غزه، هم برای فلسطینی‌ها و هم اسرائیلی ها پایان بدی خواهد داشت. با وجود برتری نظامی، اسرائیل هرگز موفق به ریشه کن کردن ساف نشد. در عوض، دستاوردهای اولیه ارتش اسرائیل کشتن ده‌ها هزار غیرنظامی بود. تکه تکه کردن گروه‌های فلسطینی به یگان‌های کوچک‌تر که سال‌های مدیدی را صرف انجام عملیات‌های شلیک و فرار می‌کردند، الهام بخشیدن به پیدایش حزب مبارز لبنانی جدیدی با عنوان حزب الله و از دست دادن بیش از هزار شهروند اسرائیلی در جریان اشغال جنوب باریکه‌ای از جنوب لبنان که تا سال دو هزار ادامه داشت. این الگویی است که در حال حاضر بار دیگر در حال اجراست. از ۱۲ نوامبر، زمانی که حمله ارتش اسرائیل ارتباط با بسیاری از بیمارستان های غزه را قطع کرد، بیش از یازده هزار غیرنظامی فلسطینی جان خود را در جنگ از دست داده‌اند، این عدد همچنان افزایش خواهد یافت. به گفتهٔ مقام‌های اسرائیلی، حمله حماس در ۷ اکتبر به قتل عام حدود هزار و دویست اسرائیلی انجامید که اکثر آن‌ها غیرنظامی بودند و حماس مدعی شده است که برخی از دویست و چهل گروگان اسرائیلی که در جریان تهاجم به گروگان گرفته شده بودند، در بمباران ارتش اسرائیل کشته شده اند. ارتش اسرائیل [در همان آغاز حمله اعلام کرد:] دست کم، سی و نه سرباز را نیز در غزه از دست داده است [گو آن که بعدها، این آمار هم به شدت افزایش یافت.]

اما بعد از عمل به همهٔ وعده‌ها، بعید است که اسرائیل حماس یا جهاد اسلامی را نابود کند. ممکن است به طور قابل توجهی آن‌ها را تضعیف کند، همان کاری که ارتش اسرائیل با سازمان آزادی‌بخش فلسطین و بسیاری از گروه‌های چریکی در سال ۱۹۸۲ انجام داد. با این حال، این گروه‌ها، خود را بازسازی خواهند کرد و سازمان‌های دیگری برای پر کردن تهی‌گاه‌ها و خلاءهای موجود ظاهر خواهند شد؛ درست همان طور که گروه های اسلامگرا در اواخر دهه ۱۹۸۰ پدیدار شدند. در عوض، آن چه تصمیم گیرندگان اسرائیلی کشف خواهند کرد چیزی است که آن‌ها باید قبلاً درک می کردند و کارشناسان منطقه سال‌هاست می دانند؛ هیچ راه حل نظامی برای تنش اسرائیل و فلسطین وجود ندارد.

ویتنامِ اسرائیل

بخشی از آوارگان فلسطینی از زمان نکبت یا همان فاجعهٔ ۱۹۴۸، در لبنان زندگی می کنند. در آن زمان، بیش از هفتصد هزار فلسطینی به دست گروه‌های شبه



نظامی صهیونیستی با ماموریت بیرون راندن اعراب از سرزمینی که به اسرائیل تبدیل می‌شد، مجبور به ترک سرزمین مادری شدند. بین صد تا صد و سی هزار تن از این پناهجویان به لبنان گریختند. در آن جا، بیشتر فلسطینی‌ها تصور می‌کردند برای دوره‌ای گذرا، در شهرهای ساحلی لبنان مستقر می‌شوند. فقیرترینشان به اردوگاه‌های پناهندگان پناه بردند. قوانین لبنان، با محروم کردن فلسطینیان از داشتن اموال غیر منقول، کار در هفتاد و دو حرفهٔ مختلف، یا برخورداری از تابعیت، بسیاری از آن‌ها را به فقر دائمی و قرار گرفتن در جایگاه درجه دوم جامعه محکوم می‌کرد.

در سال ۱۹۶۹، مقامات لبنانی و فلسطینی توافقنامه قاهره را امضا کردند که بر اساس آن اداره اردوگاه‌های پناهندگان از شاخه‌ای از سرویس‌های اطلاعاتی لبنان به سازمان آزادی‌بخش فلسطین واگذار شد. سپس ساف سال‌ها صرف ایجاد دستگاه حکومتی و خدمات اجتماعی گسترده‌ای در لبنان کرد، از جمله از طریق شاخه‌های مبارز تشکیل دهنده آن. دسته‌های چریکی، مانند فتح و جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین، مهدکودک‌ها و کلینیک‌های پزشکی ساختند و از نیروهای پیشاهنگ و تیم‌های رقص حمایت کردند. آن‌ها به طور همزمان اردوگاه‌های آموزشی راه‌اندازی کردند و به‌شدت از جمعیت حاشیه‌نشین پناهنده و همچنین از جوامع لبنانی استخدام کردند و جنوب لبنان را به پایگاهی برای پرتاب موشک‌های کاتیوشا و رشته عملیات مرگبار شورشیان به سمت شهرهای شمالی اسرائیل تبدیل کردند. اسرائیل هم با گلوله باران مکرر اردوگاه‌های فلسطینی و روستاهای مرزی لبنان و همچنین ترورهای هدفمند و حملات کماندویی تلافی می‌کردند.

ارتش اسرائیل همچنین رشته عملیات بزرگ‌تری انجام داد و آن را «صلح برای جلیل» نامید که در اصل، نامی بود که برای یورش به لبنان در سال ۱۹۸۲ انتخاب کرد که البته اولین مورد هم نبود. ارتش اسرائیل در واقع چهار سال پیش از آن نیز، در پاسخ به ربودن اتوبوس بین‌المللی به رهبری فتح که منجر به کشته شدن ده‌ها اسرائیلی شد، به جنوب لبنان حمله کرده بود. تهاجم سال ۱۹۷۸ کوچکتر از تهاجم سال ۱۹۸۲ بود، اما همان هم با آوارگی بیش از دویست و هشتاد و پنج هزار تن از جنوب لبنان انجامید و کشتار هزاران شهروند لبنانی و فلسطینی را در پی داشت. این تهاجم، با تصویب دو قطعنامهٔ سازمان ملل متحد مبنی بر خروج اسرائیل، ایجاد نیروی موقت سازمان ملل در لبنان برای اجرای این قطعنامه‌ها و توافق آتش بس بین اسرائیل و ساف پایان یافت، اما جنبش مبارز فلسطینی را تضعیف نکرد.

عملیات صلح برای جلیل به گونه‌ای طراحی شده بود که گسترده‌تر و قاطعانه‌تر از طرح ۱۹۷۸ باشد، اما در آغاز قرار بود با سرعت انجام شود. تصمیم گیرندگان نظامی و اطلاعاتی در آغاز کار، آن را به شکل مأموریتی ۴۸ ساعته برنامه ریزی کرده بودند تا در جریان آن، ارتش اسرائیل زیرساخت‌های ساف و تأسیسات چریکی را در منطقه‌ای مرزی، به عرض ۴۰ کیلومتر قبل از عقب نشینی از میان می‌برد.

اما هنگامی که عملیات صلح برای جلیل، در اوایل ژوئن آغاز شد، بلافاصله تحت تأثیر ماموریت خزنده و تفکر گروهی قرار گرفت. رافائل ایتان، رئیس ستاد ارتش اسرائیل و آریل شارون وزیر دفاع، بیش از همه ستیزه جویی می‌کردند و بر ارتش فشار می آوردند که بسیار عمیق‌تر از آن چه برنامه ریزی شده بود به داخل خاک لبنان نفوذ کند. شارون، مانند بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر کنونی اسرائیل، متهم شد که جنگ را برای تامین منافع سیاسی خود دنبال می‌کند؛ نظرسنجی‌های داخلی اسرائیل، حاکی سقوط آزاد محبوبیت نتانیاهو است و حاکی از آن است که او احتمالا به اتهام فساد محاکمه و پس از پایان جنگ برکنار شود.

کابینه نتانیاهو، مانند کابینه مناخیم بگین، نخست وزیر اسرائیل در سال ۱۹۸۲، زیر سلطهٔ تندروهاست و به همین سبب، جنگ مسیری تهاجمی را دنبال می‌کند. نیروهای اسرائیلی در حال حاضر در داخل بزرگترین شهر غزه در حال نبرد هستند و هدف حداکثری دولت اسرائیل، یعنی ریشه کن کردن حماس، به این معنی است که هیچ استراتژی آشکاری برای چگونگی و زمان پایان جنگ وجود ندارد. در لبنان هم، یک استراتژی جنگ طلبانه و نادقیق مشابه، جان ده‌ها هزار غیرنظامی را گرفت و زیرساخت‌های کشور را از هم پاشید. شارون و ایتان حتی به ارتش اسرائیل دستور دادند که در تابستان ۱۹۸۲ بیروت را محاصره کند و در نتیجه، آب، غذا، برق و حمل و نقل جمعیت بیش

از ششصد و بیست هزار نفر ساکنان پایتخت را برای بیشتر از یک ماه قطع کردند. اسرائیل سرانجام ساف و چریک‌ها را مجبور به عقب نشینی کرد، اما این کار پس از کشتار دست کم ٦٧٧٥ نفر از ساکنان بیروت، از جمله بیش از پنج هزار غیرنظامی تحقق یافت.

اسرائیل در حال انجام محاصره گسترده‌تر غزه است و نتایج فاجعه‌بار مشابهی در پی خواهد داشت. با این حال، به نظر نمی رسد که رهبران اسرائیل از هزینه‌های انسانی کارشان آزرده باشند. برای نمونه، یوآو گالانت، وزیر دفاع اسرائیل اعلام کرد که کشورش با «جانوران انسان نما» می‌جنگد و بر اساس همین طرز تفکر عمل خواهد کرد. خط او بازتاب احساسات ایتان است که در آوریل ۱۹۸۳ به خود می بالید که وقتی اسرائیلی‌ها در این سرزمین ساکن شدند، تمام کاری که عرب‌ها می‌توانستند در برابر این اتفاق انجام دهند، آن بود که مانند سوسک‌های بی‌مصرف، داخل بطری دور خود بچرخند.

ارزیابی حیرت‌انگیز غیرانسانی ایتان، بخشی از این واقعیت را نشان می‌دهد که چرا ارتش اسرائیل در جنوب لبنان آن همه مشکل داشت. رهبران نظامی اسرائیل با اطمینان از برتریشان، نه انتظار مقاومت شدید فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها را داشتند و نه برای مقابله با چنین مقاومتی آماده شده بودند. در نتیجه، زمانی که نیروهای اسرائیلی در بزرگراه ساحلی که شهرهای بزرگ لبنان را به هم وصل می‌کند، حرکت کردند، اغلب با مخالفت‌های شدیدی رو به رو شدند که در اردوگاه‌های پرجمعیت و فقیرنشین پناهندگان و جوامع محلی لبنانی با آن‌ها مواجه شدند. حتی با فروپاشی بسیاری از واحدهای ارتش آزادی‌بخش فلسطین و فرار فرماندهان شبه‌نظامی، تحت فشار آتش ارتش اسرائیل، شبه‌نظامیان مستقر در اردوگاه‌ها با ماموریت دفاع از جوامع محلی خود، به تنهایی توانستند با درگیر کردن ارتش اسرائیل در جنگ شهری، منفجر کردن چند تانک و کشتن چند افسر اسرائیلی، این ارتش را برای روزهای متمادی زمین‌گیر کنند.

شاهد مثال ما، نبرد ارتش اسرائیل برای تصرف عین الحلوه، اردوگاه پناهندگان شهر صیداست. گروه‌های شبه‌نظامی فلسطینی، یک هفته تمام، با نبرد تن به تن در کوچه‌های پرپیچ و خم و ساختمان‌های متروکه و تونل‌های زیرزمینی، ارتش اسرائیل را ناکام گذاشتند. آن‌ها تانک‌ها و نفربرهای زرهی ارتش اسرائیل را تنها با استفاده از سلاح‌های کوچک منفجر کردند. حداقل یکی از جوانان فلسطینی به علت توانایی‌اش در زدن برجک‌های تانک دقیقاً در نقطه مناسب آن هم با استفاده از نارنجک‌های راکتی، از بین بردن مفاصل تانک‌ها، از کار انداختن خودروها و خلع سلاح سربازان شهرت یافت. حضور در این اردوگاه به حدی برای اسرائیلی‌ها مرگبار بود که ارتش اسرائیل، هر شب برای حفظ امنیت عقب‌نشینی می‌کرد و دستاوردهای ارضیش را در طول روز قربانی می‌کرد. در نهایت، ارتش اسرائیل برای چیرگی بر اردوگاه، آن را با سلاح‌های آتش زا، از جمله فسفر سفید بمباران و سپس، ویرانه‌های پیش رویش را با بولدوزر صاف کرد و به پیشروی به سمت شمال ادامه داد.

ارتش اسرائیل برای از بین بردن مقاومت، علاوه بر نبرد زمینی، اقدام به بازداشت دسته جمعی کرد. تنها در سال ۱۹۸۲، ٩٠٦٤ مرد فلسطینی و لبنانی را در بازداشتگاهی به بند کشید، اما این نیز برای ارتش اسرائیل نتیجه معکوس داشت. زندانیان که همگی ستیزه جو نبودند، برای مقابله با بازجویی و ضرب و شتم، دست به شورش و فرار زدند. بسیاری از مبارزان چریکی به یگان‌های قبلیشان بازگشتند و به نبرد ادامه دادند. بازداشت گسترده و تخریب اردوگاه‌ها، باعث بی‌خانمانی انبوهی از زنان، کودکان و سالمندان فلسطینی شد که نیروهای اسرائیلی آمادگی کمک به آن‌ها را نداشتند و از میان همان‌ها، تعدادی از قدرتمندترین منتقدان ارتش اسرائیل بیرون زدند. برای نمونه، جنبشی اعتراضی به رهبری زنان فلسطینی در عین الحلوه، با گروه‌های بین‌المللی حقوق بشر، رسانه‌ها و سازمان ملل تماس گرفت تا توجه آن‌ها را به وضعیت اسفناک آوارگان جلب کند. آن‌ها تظاهرات برپا کردند، جاده ها را مسدود کردند و به طور نمادین چادرهای نامناسبی را که سازمان ملل تهیه کرده بود، سوزاندند؛ اقداماتی که هم روزنامه نگاران و هم سازمان‌های حقوق بشر گزارش کردند. شهرت بین‌المللی اسرائیل که در آن زمان هم خدشه‌دار شده بود، آسیب دیگری دریافت کرد.

اکنون نیز، آوازهٔ اسرائیل بهتر نشده است. پس از موج اولیهٔ ابراز همدردی با اسرائیل که در پی حمله وحشیانه حماس همه‌گیر شد، اخبار مربوط به درگیری، در




روندی فزاینده، به قتل عام مردم غزه به دست اسرائیل اختصاص یافته است. رسانه‌های بین المللی نیز گزارش‌های متعددی دربارهٔ خشونت شبه نظامیان شهرک نشین اسرائیلی در کرانه باختری منتشر کرده‌اند. بر اساس گزارش‌های نیویورک تایمز، واشنگتن پست، رویترز و سازمان‌های حقوق بشر، شهرک نشینان در کرانه باختری، از ۷ اکتبر تاکنون هشت فلسطینی از جمله یک کودک را به قتل رسانده‌اند. حداقل ١٦٧ نفر دیگر از جمله ٤٥ کودک هم به دست ارتش اسرائیل که از شهرک نشینان محافظت می‌کند، جانشان را از دست داده‌اند. شهرک‌نشینان، برای اخراج نزدیک به هزار نفر از روستاییان فلسطینی، علاوه بر کشتار فلسطینی‌ها، دست آتش سوزی، حملات مسلحانه و تهدید مرگ زده‌اند. این حملات شبیه خشونت‌هایی است که شبه‌نظامیان راست‌گرای لبنان در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ انجام دادند که آن‌ها هم تحت نظارت ارتش اسرائیل، مردم فلسطین را در صیدا تهدید و اخراج کردند.

در واقع، همدستی ارتش اسرائیل و شبه‌نظامیان [راستگرای مسیحی لبنان] به شکل‌گیری مشهورترین کشتار عملیات صلح برای جلیل انجامید. پس از کشته شدن بشیر جمیل، متحد اسرائیل و رئیس جمهوری لبنان در سپتامبر ۱۹۸۲، ارتش اسرائیل، بیروت غربی را اشغال کرد و دو اردوگاه آوارگان صبرا و شاتیلا را محاصره کرد. سپس ارتش اسرائیل از ورود یا خروج فلسطینی‌ها از اردوگاه‌ها یا محله‌های اطراف جلوگیری کرد. اما به شبه‌نظامیان لبنانی مسیحی وابسته به ارتش اسرائیل اجازه ورود به منطقه را داد. برای دو روز متوالی، این شبه نظامیان در منطقه اطراف دو اردوگاه صبرا و شاتیلا آشوب بزرگی برپا کردند و حداقل ۲۰۰۰ غیرنظامی فلسطینی را کشتند و مرتکب انبوهی از جنایات دیگر از جمله شکنجه و اعمال خشونت جنسی شدند. در همان حال، سربازان ارتش اسرائیل منطقه را گلوله باران و آن را با شعله‌های آتش روشن می‌کردند.

این قتل عام، مردم سراسر جهان، از جمله در داخل اسرائیل را خشمگین کرد. تقریباً سیصد و پنجاه هزار اسرائیلی به تظاهرات سراسری ملحق شدند که خواستار استعفای بگین و شارون شدند و دولت را بر آن داشت تا دربارهٔ کشتار، تحقیقات عمومی به راه اندازد. کمیسیون کاهان نتیجه گرفت که شارون شخصاً مسئول این خشونت است و اعلام کرد اقدامات ایتان



«معادل نقض وظیفه» است. سال بعد، شارون مجبور به استعفا و ایتان برکنار شد و هر دو در سال ۱۹۸۳ بازنشسته شد. بگین هم در اواخر همان سال استعفا داد.

تجربهٔ گذشته

در تابستان ۱۹۸۲، مذاکرات بر سر جنگ که تا حدی با میانجیگری فرستاده ویژه ایالات متحده در خاورمیانه، فیلیپ حبیب انجام شد، به نتیجه رسید. در ماه اوت، دو طرف با آتش بس موافقت کردندو طبق آن، ساف و اعضای گروه های چریکی (در مجموع ۱۴۳۹۸ نفر) لبنان را تخلیه کردند. نظامیان اسرائیل و سوریه نیز توافق کردند که از بیروت خارج شوند. یک یگان از ماموران حافظ صلح متشکل از سربازان بریتانیایی، آمریکایی، فرانسوی و ایتالیایی، در ماه اوت برای تسهیل تخلیه، حفاظت از غیرنظامیان فلسطینی و کمک به حفظ آتش بس اعزام شدند. ساف و فتح مقر خود را به تونس منتقل کردند و بقیهٔ گروه‌های چریکی در دیگر کشورهای عربی پراکنده شدند. کشتار صبرا و شاتیلا کمتر از یک ماه بعد روی داد. این کشتار تنها یکی از نشانه های بسیاری بود که نشان می‌دهد شکست ساف پایان جنگ نبود. حتی پایان ساف نیز نبود. با وجود آن که اسرائیل موفق شد بسیاری از فرماندهان شبه نظامی را بکشد و پایگاه ساف را در لبنان از بین ببرد، سازمان در تونس دوباره سازماندهی کرد. اسرائیل به اشغال بیشتر جنوب لبنان ادامه داد و مبارزان فلسطینی که از عملیات صلح برای جلیل جان سالم به در بردند، هسته‌ها و واحدهای جدیدی تشکیل دادند و به نبرد با اسرائیل ادامه دادند. این گروهها که از ساختار رسمی فرماندهی و کنترل جدا بودند، ثابت کردند که می‌توانند حملات خشونت‌آمیز و پر هرج و مرجی را ضد نیروهای اشغالگر اسرائیل و همدستانشان انجام دهند. گروههای فلسطینی همچنین در محیطی فعالیت می‌کردند که مقاومت محلی لبنان در برابر اشغالگری اسرائیل ایجاد کرده بود، از جمله حزب‌الله که برای از بین بردن ارتش اسرائیل ایجاد شد و نیز گروههای چپگرایی مانند حزب کمونیست لبنان. در مجموع، شکست این سازمان‌ها غیرممکن بود. سربازان اسرائیلی مناطقی از جنوب لبنان را برای ۱۸ سال دیگر اشغال کردند و کارشان شده بود یورش در پی یورش و بازداشت در پی بازداشت. با این حال، ارتش اسراییل با استفاده از همهٔ ظرفیتش، اعم از حملات هوایی و عملیات اطلاعاتی و گشت زنی با استفاده از جیپ و واحدهای کماندویی، باز نتوانست مخالفانش را از بین ببرد.

نتایج در غزه به مذاکرات بر سر موضوعات بسیار متفاوتی از آن چه در لبنان وجود داشت، بستگی دارد. لبنان کشوری مستقل با دولت، شهروندان، اقتصاد و پویایی‌های پیچیدهٔ خود بود، گرچه میزبانی سازمان آزادیبخش فلسطین و چریک های فلسطینی در سیاست داخلی لبنان شکافی ایجاد کرد و به جنگ داخلی ۱۵ ساله این کشور کمک کرد. اما غزه، سرزمینی فلسطینی است که سازمان‌های بین المللی و گروه‌های حقوق بشری می‌گویند اسرائیل آن را اشغال کرده و همراه با مصر، برای ۱۶ سال، از دو سو دربرگرفته است. نه اقتصاد مستقل دارد و نه کنترلی بر منابع برقی و آبیش.

با این حال، دروس نظامی و انسانی به جا مانده از لبنان، شاخص نیرومندی به ما می‌دهد که شرایط فاجعه‌بار کنونی در غزه حادتر خواهد شد و پیامدهای

فاجعه‌بار و بلندمدتی برای همه طرف‌ها در پی خواهد داشت. رویکرد طولانی مدت اسرائیل به جنگ شهری، برنامه‌های آن برای اشغال (نتانیاهو گفته است که اسرائیل «مسئولیت امنیتی کلی» غزه را برای «مدت نامحدود» بر عهده خواهد گرفت)، اتحادش با شبه نظامیان غیردولتی و استفاده از زندان‌های دسته جمعی خواهد بود. همه این موارد، اتفاقات لبنان را تداعی می‌کند. بنابراین تصور این که نتیجه اساساً متفاوت باشد، دشوار است که متأسفانه به تعداد کشته‌شدگان هم می‌رسد.

هیچ کس دقیقاً نمی داند چند نفر در جنگ ۱۹۸۲ کشته شدند. آمارهای رسمی افرادی را در برنمی‌گیرد که در زیر آوار دفن شده‌اند، یا خانواده‌هایشان، آن‌ها را در حیاط یا روی تپه‌ها دفن کرده‌اند و یا در جریان رویدادهایی مانند کشتار صبرا و شاتیلا ناپدید شده‌اند. اما طبق برآوردهای مقام‌های دولتی و بیمارستانی لبنان، عملیات صلح برای جلیل تنها در جریان چهار ماه پس از شروع آن، جان ۱۹۰۸۵ لبنانی و فلسطینی را ستاند که تقریباً ۸۰ درصدشان غیرنظامی بودند. ساف تخمین زد که ۴۹۶۰۰ غیرنظامی کشته یا زخمی شدند و ۵۳۰۰ نظامی کشته شدند. در همان چهار ماه، ۳۶۴ سرباز اسرائیلی در عملیات کشته و ۲۳۸۸ نفر دیگر زخمی شدند. در سراسر دوران جنگ لبنان و متعاقب آن، اشغال جنوب لبنان از سال ۱۹۸۲ تا ۲۰۰۰، ۱۲۱۶ سرباز اسرائیلی کشته شدند که عمدتاً در درگیری با حزب الله جانشان را از دست دادند.

البته تعداد تلفات اسرائیلی‌ها در مقایسه با تلفات فلسطینی‌ها ناچیز است و این خود، نشانه دیگری از نامتناسب بودن تاکتیک‌های اسرائیل را با خود دارد. گو آن که تلفات کلی اسرائیل ناچیز نیست. آسیب بسیار واقعی است و فراتر از مرگ و جراحات فیزیکی است. پژوهش‌های مرکز تروما و تاب‌آوری اسرائیل تخمین زده است که نزدیک به ۲۰ درصد از ۷۰۰۰۰ اسرائیلی که در جنگ ۱۹۸۲ خدمت کرده‌اند، علائم اختلال و اضطراب پس از سانحه را نشان می‌دهند و از این تعداد، تنها ۱۱ درصد دنبال درمان خود بودند. علل خوبی حاکی از آن است که لبنان «ویتنام اسرائیل» است.

برغم پیامدهای احتمالی امروز، اسرائیل حاضر نیست برقراری آتش بس را بررسی کند و مدعی است که این به معنای پیروزی حماس است. چنین ادعایی گمراه کننده است. برندگان واقعی آتش بس، غیرنظامیان و جنبش‌های اجتماعی غیرخشونت آمیز خواهند بود که بسیاری از آن‌ها، مدت‌های مدید است که در راه پایان دادن به اشغال، محاصره، شهرک سازی های غیرقانونی اسرائیل و به رسمیت شناختن برابری فلسطینی‌ها تلاش کرده‌اند و آن را برای امنیت اسرائیل و فلسطین می‌دانند. در مقابل، بازندگان آتش‌بس، حماس و جریان‌های تندروی اسرائیل خواهند بود که هر دو، برای دستیابی به اهداف ایدئولوژیکشان، روش‌های خشونت‌آمیز شدیدی را دنبال می‌کنند، گو آن که یکی از آن‌ها از حمایت قدرت ارتش دولتی و دستگاه نظارت گسترده برخوردار است. برای مثال، بعضی از افراط گرایان اسرائیلی علناً خواستار پاکسازی غزه یا رانده شدن مردم غزه به مصر شده‌اند. هیچ کدام از این نتایج بدون شلیک گلوله اتفاق نخواهند افتاد.

با توجه به تنش‌های کنونی، نمی‌توان گفت این جنگ چگونه و چه زمانی ممکن است پایان یابد. قطر در این درگیری بین حماس، اسرائیل و ایالات متحده،

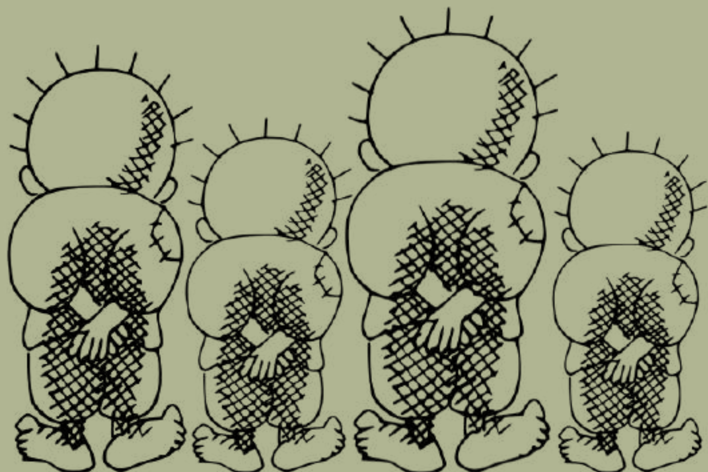
فعالانه میانجیگری می‌کند. اما واشنگتن تنها بازیگری است که برای توقف کشتار جمعی در غزه و خشونت در کرانه باختری، می‌تواند فشار موثری را بر دولت اسرائیل اعمال کند. باید دید که آیا دولت جو بایدن، رئیس جمهور آمریکا این کار را انجام خواهد داد یا خیر. تاکنون، بایدن قاطعانه چنین درخواست‌هایی را رد کرده است و ادعای اسرائیل را مبنی بر این که آتش‌بس به نفع حماس است، تکرار می‌کند. مقام‌های آمریکایی با موفقیت اسراییل را تحت فشار قرار دادند تا روزانه چهار ساعت «وقفه‌های بشردوستانه‌ای» را برای عزام کمک‌ها بپذیرد. با توجه به حجم کمک مورد نیاز، و سبعیت درگیری‌ها، این گونه تلاش‌ها احتمالاً تأثیر پایدار کمی بر رفاه غیرنظامیان در غزه خواهد داشت. اما امیدواریم که بایدن در نهایت تصمیم بگیرد برای پایان واقعی تلاش کند.

اگر بایدن تن به این کار بدهد، پا در همان راهی نهاده است که یکی دیگر از رؤسای جمهور آمریکا در پیش گرفته بود؛ رونالد ریگان. زمانی که جنگ لبنان آغاز شد، مقام‌های دولت ریگان دو دسته شدند؛ دسته‌ای می‌خواستند با تهدید به تحریم ، اسرائیل را وادار به عقب‌نشینی کنند، در حالی که دستهٔ دیگر احساس می‌کردند که ساف و سوریه نیز باید مجبور به عقب نشینی شوند. اما با تبدیل شدن درگیری به یک کابوس بشری، رئیس جمهور در شرایط بحرانی‌تری قرار گرفت. در ژوئیه ۱۹۸۲، کاخ سفید ارسال مهمات خوشه‌ای را به اسرائیل متوقف و اعلام کرد که اسرائیلی‌ها مقررات حاکم بر قراردادهای تسلیحاتی مبنی بر خودداری از کاربرد این سلاح‌ها در مناطق غیرنظامی را زیر پا گذاشته‌اند. پس از گلوله‌باران مرگبار بیروت هم، ریگان با بگین تماس گرفت و از ارتش اسرائیل خواست تا گلوله باران را متوقف کند. او برای این کار از اصطلاحات عمیقا احساسی استفاده کرد. ریگان گفت: «این جا، در تلویزیون ما، شب به شب، به مردم ما نمادهای این جنگ نشان داده می‌شود. این نوعی هولوکاست است.» در آوریل ۱۹۸۳، او به مردم گفت که دولتش فروش اف-۱۶ به اسرائیل را متوقف کرده است و تاکید کرد تا زمان خروج ارتش اسرائیل از لبنان، این فروش از سر گرفته نخواهد شد.

شواهدی وجود دارد مبنی بر این که خواسته‌های دولت آمریکا، تصمیم گیرندگان اسرائیل را مجبور به تغییر رفتار خود کرده است. در ژوئیه ۱۹۸۲، واشنگتن پست در بارهٔ میانه‌روی «محرمانه» در رفتار دولت اسرائیل نوشت و ریگان را عامل اصلی آن معرفی کرد. در این مقاله آمده است: «رسانه‌های اسرائیلی گزارش دادند که عامل کلیدی در **انعطاف‌پذیری** جدید دولت بگین، نامه سختگیرانه‌ای از رئیس جمهور ریگان در هفته گذشته بود.»

امروز، بایدن دوباره باید از نفوذ ایالات متحده برای پایان دادن به جنگ اسرائیل استفاده کند. آتش‌بس، تنها سیاست از نظر سیاسی منطقی و تقویت‌کننده امنیت و از نظر اخلاقی قابل دفاع است، به‌ویژه اگر واشنگتن، امیدی برای باقی ماندن در جایگاه بازیگری محترم در خاورمیانه داشته باشد. روی دیگر سکه، محکوم کردن مردم غزه به بمب، گلوله و سوختگی بیشتر است، حال آن که بیشترشان مخالف حماسند و از آن‌ها بخواهیم کم آبی مداوم، گرسنگی و بیماری را باز هم تحمل کنند. به این شکل، منطقه‌ای فقرزده و بسیار شلوغ را خواهیم داشت که هر گونه امکان توسعه را نقش بر آب کنیم و با این شیوه، احتمالاً نسل جدیدی از شبه نظامیان ایجاد خواهد شد که جان خود را برای مبارزه با اسرائیل به خطر خواهند انداخت. «همه این‌ها قبلاً اتفاق افتاده است» قوی ترین استدلالی است که برای جلوگیری از تکرار چنین چیزی وجود دارد.

• سارا ای. پارکینسون، استادیار علوم سیاسی و مطالعات بین‌الملل آرونسون در دانشگاه جان هاپکینز است. او نویسنده کتاب «فراتر از خطوط: شبکه های اجتماعی و سازمان های مبارز فلسطینی در لبنان در زمان جنگ» است.





به قلم لینا خطیب: مدیر مؤسسهٔ خاومیانهٔ SOAS

آینده حماس از تهران می گذرد

شفافیت دربارهٔ حکومت غزه پس از جنگ مستلزم مشخص کردن نقش ایران است.





این مقاله در مؤسسهٔ خاورمیانهٔ دانشگاه سواس لندن تهیه شده است. دانشگاهی که تخصصی به امور شرق و خاورمیانه می‌پردازد. این گونه نهادها با کمک بودجه‌های هنگفت دولت‌های محافظه‌کار عرب فعالیت می‌کنند و در این مقاله خیلی مشخص است که به رغم تعلق ریشه‌ای حماس به عربستان سعودی و قطر و حمایت مقطعی ایران، همهٔ تلاش مدیر این مؤسسه برجسته کردن نقش ایران و دادن نقش محوری به نقش ایران در بی‌ثباتی منطقه است. یعنی نه تنها ستایشی از نقش حمایتگرایانهٔ ایران نمی‌شود، بلکه خود شخصیت‌های عرب، آلت جرمشان را به دست ایران داده‌اند و همانند اسرائیل فریاد می‌زنند «آی دزد!» و در حال هشدار دادن دربارهٔ نقش مخرب ایران هستند. خواندن این مقاله را به «جوگیران» ارجمند توصیه می‌کنیم.

نوای شرق

سرنوشت حماس پس از پایان جنگ ضد اسرائیل چه خواهد شد؟ با توجه به پیوندهای این سازمان با ایران و حمایت این کشور از آن، آینده بلندمدت آن همچنان به موضوع گسترده‌تر نقش تهران در خاورمیانه مرتبط است. ارتباط آینده ایران با هر آن چه از حماس باقی می‌ماند، هرگونه سناریوهای کوتاه مدت یا میان مدت در جنگ حماس و اسرائیل را تحت الشعاع قرار خواهد داد. اگر تصمیم ایالات متحده برای از بین بردن تهدید حماس ضد اسرائیل، تشکیلات خودگردان فلسطین و ثبات خاورمیانه جدی است، باید مرکزیت فعالیت‌های بی ثبات کننده ایران را در سراسر منطقه را بپذیرد و به طور جدی به آن رسیدگی کند.

اسرائیل هنوز سناریوی منسجمی دربارهٔ حکومت غزه پس از جنگ ارائه نکرده، جز که مشخص است نمی‌خواهد غزه در دست رهبری شاخه نظامی حماس باقی بماند. اسرائیل حمله خود را به غزه، با هدف از بین بردن این رهبری نظامی آغاز کرده است؛ به تعبیر بهتر، قصد دارد شخصیت‌هایی مانند یحیی سینوار، رهبر حماس در نوار غزه، محمد سینوار، فرماندهٔ عملیات نظامی، محمد دیف، فرماندهٔ گردان‌های عزالدین قسام، شاخه نظامی حماس و صالح العاروری، یکی از بنیانگذاران تیپ ها را تعقیب کند و بکشد.

اما مانند سایر گروه‌های شبه‌نظامی مرتبط با ایران، سر بریدن یک گروه با از بین بردن رهبران نظامی آن منجر به انحلال گروه نمی‌شود. کشتن رهبران حزب الله باعث فروپاشی آن سازمان نشد و همچنین نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پس از کشته شدن فرمانده‌اش قاسم سلیمانی منحل نشد. نیروهای حشد الشعبی تحت حمایت ایران نیز با وجود کشته شدن ابومهدی المهندس، معاون رئیس و قدرتمندترین چهره این گروه، همچنان در عراق وجود دارند.

ایران تا زمانی که این گروه‌های شبه‌نظامی را برای نفوذ منطقه‌ای خود ضروری بداند، به حمایت از آن‌ها ادامه خواهد داد و به آن‌ها اجازه می‌دهد پس از شکست‌های نظامی و از دست دادن فرماندهان، بار دیگر خود را بازسازی کنند. اگرچه حماس مهم‌ترین دارایی منطقه‌ای ایران نیست، تهران به راحتی از کارت‌های فلسطینی خود دست نخواهد کشید. به هر حال، این آرمان فلسطین است که ایران آن را بهانه‌ای برای حمایت از گروه‌های شبه نظامی در سراسر خاورمیانه می‌کند و آن گروه‌ها را به عنوان بخشی از «محور مقاومت» ضد امپریالیسم و صهیونیسم آمریکا معرفی می‌کند.

ایران تنها کشوری نیست که از حماس سود برده است. بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل از حکومت حماس در غزه حمایت کرد تا جایگاه سیاسی خود را در اسرائیل تقویت کند. برغم خصومت مصر با اخوان المسلمین که حماس شاخه ای از آن است، قاهره حماس را یک بازیگر امنیتی مفید می بیند که توانسته است با فعالیت نظامی در غزه، از عبور مردم از مرزها و ایجاد بی ثباتی در داخل مصر حفظ کند. قاهره به آسانی زیر بار جایگزینی برای حماس نمی‌رود، مگر آن که تضمین های امنیتی معتبری داشته باشد.

با وجود لفاظی‌های تند اسرائیل ضد حماس، اگر در کوتاه مدت موفق به حذف رهبران نظامی حماس شود، سناریوی میان مدت اعراب و اسرائیل برای پذیرش نقشی جزئی برای نسخه اصلاح شده حماس، دور از ذهن نیست. چنین تکراری از حماس

مطابق با بیانیه‌ای است که پس از نشست مشترک اتحادیه عرب و سازمان همکاری‌های اسلامی OIC در ریاض در اوایل ماه جاری صادر شد. این بیانیه تاکید می‌کند که تنها سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) را در جایگاه نمایندهٔ قانونی فلسطینی‌ها می‌پذیرد، اما همچنین بیان می‌کند که سایر جناح‌های فلسطینی باید «در چهارچوب مشارکت ملی تحت رهبری ساف» فعالیت کنند.

در نگاه اول، مشارکت ملی پیشنهادی بیانیهٔ اتحادیهٔ عرب و سازمان همکاری‌های اسلامی، در مقایسه با ترتیبات معمول تقسیم قدرت در میان نخبگان حاکم که ویژگی مشترک حل مناقشه در منطقه است، خیلی کم رنگ‌تر است. این پیشنهاد خواستار تقسیم قدرت بین ساف و حماس نیست. در عوض، بر آن است که حماس، یا دست کم، عناصر عملگرایش را متقاعد کند که در کسوت یک بازیگر سیاسی فرعی زیر چتر ساف فعالیت کند. روی کاغذ، این نوع ترتیبات می‌تواند سوءاستفاده از قدرت و باج گیری سیاسی را که تعاملات بین نخبگان در مکان‌هایی مانند لبنان، عراق یا لیبی ایجاد کرده‌اند، کاهش دهد.

این که آیا حماس با این طرح همراهی خواهد کرد یا نه، سوال برانگیز است. یکی از اهداف حماس در حمله ۷ اکتبر به اسرائیل، این بود که ضعف سازمان آزادیبخش فلسطین و تشکیلات خودگردان فلسطین را برجسته و تاکید کند که حماس تنها صدای واقعی مردم فلسطین است. حماس نمی‌خواهد برچسب سازشگر سیاسی بزرگ بر او بچسبد.

عده‌ای از چهره‌های رهبری سیاسی حماس که در خارج از کشور به سر می‌برند، به‌ویژه اسماعیل هنیه، رهبر سیاسی این گروه در قطر، احتمالاً پذیرفته‌اند که بخشی از مشارکت ملی پیشنهادی شوند. در ۹ نوامبر، هنیه در رأس هیئتی متشکل از خالد مشعل، رهبر دفتر مهاجرت حماس، با عباس کامل، رئیس اطلاعات مصر در قاهره دیدار کرد. هنیه همچنین در مذاکرات با کشورهای عربی دیگر شرکت داشته است. گفتگوهای پشت پرده میان مصر، قطر و امارات متحده عربی، از زمان آغاز جنگ، نشان دهندهٔ احتمال پذیرفتن بازی هنیه در نقش نماینده حماس در ائتلاف سیاسی جدید فلسطینی است که حاکمیت تشکیلات خودگردان فلسطین را از کرانه باختری تا غزه گسترش می‌دهد.

از آن جایی که حماس برغم انتقادهای مستند ساکنان غزه از حکومت حماس قبل از ۷ اکتبر، از حمایت مردمی در میان فلسطینی ها برخوردار است، تشکیل این مشارکت ملی فلسطینی، از طرد کامل حماس از قدرت جلوگیری می کند. طرد سیاسی حماس می‌تواند خشم بعضی از حامیان تندرو را برانگیزد و آن‌ها با حمایت مداوم ایران آشوب و شورش به پا کنند؛ سناریویی که کشورهای عربی از آن آگاه هستند و می‌خواهند از آن جلوگیری کنند. از سوی دیگر، برای تهران، حداقل نمایندگی حماس در ائتلاف فلسطینی آینده کافی نخواهد بود.

حتی اگر شخصیتی مانند هنیه با آشتی ملی موافقت کند و حماس از نظر نظامی به شدت تضعیف شود، ائتلاف پیشنهادی به رهبری ساف تنها سناریوی میان مدتی خواهد بود. در درازمدت، بسیار بعید است که گروهی تحت حمایت ایران مانند حماس، جاه طلبی‌اش را به نقشی جزئی در قدرت محدود کند.

منشور تأسیس حماس، موجویت اسرائیل و راه حل دو دولت را یکسره رد می کند. منشور اولیهٔ حزب الله نیز به همین سان، دولت سکولار لبنان را رد می کرد. هر دو گروه بعدها منشورشان را اصلاح کردند. منشور جدید حماس در سال ۲۰۱۷ به طور ضمنی با تشکیل کشور فلسطینی بر اساس مرزهای ۱۹۶۷ موافقت می‌کند که هنیه نیز در اظهارات اخیرش، دربارهٔ پذیرش راه حل دو دولت اشاره‌ای به آن دارد. حزب الله به تدریج شروع به ادغام در نهادهای دولتی لبنان در جایگاهِ بازیگری سیاسی کرد و از سال ۱۹۹۲ در انتخابات پارلمانی شرکت کرد و بخشی از دولت شد. بیانیه اصلاح شده حزب الله در سال ۲۰۰۹، این گروه را بازیگری سیاسی در داخل کشور لبنان معرفی می کند.

چرا ایران نمی‌تواند مخاطرهٔ جنگ را به جان بخرد؟



اثر سیث فرانتزمن
روزنامهٔ آمریکایی ذ هیل

اما به موازات ادغام تدریجی حزب‌الله در دولت لبنان، این گروه در راستای بخشی از استراتژی بلندمدت تصاحب قدرت، ارعاب مخالفان سیاسی‌اش را تشدید کرد. در سال ۲۰۰۸، این امر منجر به تغییر عملی در قانون اساسی لبنان شد که به موجب آن، به حزب الله با عنوان مدافع مسلح لبنان که جدا از نیروهای مسلح لبنان فعالیت می‌کنند، مشروعیت رسمی داده شد. از آن زمان، حزب‌الله به تلاش‌های تهاجمی‌اش برای کسب قدرت ادامه داده است و امروزه نیروی سیاسی پیشروی در لبنان به شمار می‌آید. حتی اگر راه عملگرایانه برای رسیدن به قدرت را انتخاب کرده باشد، از جاه طلبی‌اش برای مهار سیاست لبنان و پیشبرد نفوذ منطقه‌ای ایران دست برنداشته است.

داستان حزب‌الله نشان می‌دهد که گروه‌های تحت حمایت ایران در ازمدت به نقش سیاسی جزئی رضایت نخواهند داد. اگر ایران به حمایت از آن‌ها ادامه دهد، آن‌ها از حضورشان در قدرت استفاده خواهند کرد تا نقشی خرابکارانه را در پیش بگیرند و درخواست نفوذ بیشتر کنند. مادامی که ایران در هیات حامی این گروه‌ها در قاب عکسشان باقی بماند، این گروه‌ها ابزار نفوذ ایران باقی می مانند و اصلا مهم نیست که تا چه حد لاف عمل گرایی می‌دهند.

از سوی دیگر، ایران نمی‌خواهد مناقشه اسرائیل و فلسطین حل شود. و نمی خواهد ببیند که تشکیلات خودگردان فلسطین به قیمت حماس به دستاوردهای سیاسی دست می یابد، به ویژه پس از اینکه حماس اعلام کرد که حمله ۷ اکتبر آن موفق شد «مسأله فلسطین را دوباره روی میز بگذارد.» یکی دیگر از دلایل احتمالی زمان‌بندی و وحشیانه حمله حماس، اژدر کردن عادی‌سازی بین عربستان سعودی و اسرائیل بود که ایران به شدت با آن مخالف است.

حتی اگر حماس به سازمان کوچکی در غزه تقلیل یابد، ایران از نارضایتی‌های محلی برای احیای نسخه‌ای از حماس در درازمدت استفاده خواهد کرد. مانند حماس قبل از جنگ، نسخه جدید تحت حمایت ایران همچنان نقش خرمگس ماجرا را برعهده خواهد داشت. این شبیه حزب الله در اوایل دهه ۱۹۸۰ است؛ زمانی که در سال ۱۹۸٤، عوامل مرتبط با اسرائیل، راغب حرب، یکی از رهبران اصلی مقاومت شیعه را کشتند، حزب الله هنوز در مرحله شکل گیری خود بود. در سال بعد، حزب الله اولین منشورش را صادر کرد و به لطف اعتراضات محلی و تعهد ایران، به سازمانی منسجم‌تر تبدیل شد.

واشنگتن باید از بیانیه اتحادیه عرب استفاده کند تا به همراه متحدان عربش، استراتژی جامعی در قبال ایران ایجاد کند که غنی‌سازی هسته‌ای، برنامه موشک‌های بالستیک، مداخلات منطقه‌ای و گروه‌های نیابتی ایران را به یکسان در اولویت قرار دهد و آن پرونده را به روند صلح اسرائیل و فلسطین وصل کند. تنها با پرداختن به نقش ایران به این شیوه، در بارهٔ آن چه برای حماس پس از جنگ رخ می دهد، می‌توان به شفافیت همه جانبهٔ هر چه تمامتری دست یافت. *



• همان طور که در مقاله خواندید، ادبیات و مواضع هواداران جریان محافظه کار عرب، مشخصا موضع رسمی عربستان سعودی، از آن می‌بارد و مشخص است که نویسنده، برای نوشتن این مقاله استخدام شده است (حتی این ادبیات نوشتاری نمی‌تواند قلم استاد دانشگاه باشد). ارزش این گونه مقالات از آن جاست که مواضع نهایی ریاض و متحدانش، در هر حال و در هر صورت، اعلام می‌شود. از آن جایی که با از سرگیری روابط با تهران، مسئولان سعودی مجبورند مواظب ادبیات و گفتار خود باشند، لذا وظیفهٔ اعلام «دل نهفتهٔ» سیاست‌های محور محافظه‌کار در دستان این میرزابنویسان است.

مقاله‌ای از روزنامهٔ آمریکایی هیل، نگاهی آمریکایی است به موضوع فوق، یعنی احتمال ورود ایران به جنگ. متاسفانه برخلاف بسیاری از تحلیلگران انگلیسی، تحلیلگران آمریکایی نمی‌توانند از احساساتشان در ابراز عقیده دوری کنند و در چنین مقاله‌ای می‌بینید که حتی آرزوهای خود را با عنوان عریض حقایق به خواننده قالب می‌کنند. در نهایت، خوانندهٔ ایرانی، با خواندن این مقاله، بدون هیچ اظهارنظری از طرف «نوای شرق» نوع موضع گیری تحلیلگران آمریکایی را می‌بینند. شاید علت ناکامی‌های آمریکایی‌ها در خاورمیانه، همین غلبهٔ احساسات بر گفتمان سیاست خارجی آن‌ها باشد. یعنی درست برخلاف تصوری که همیشه از آن‌ها داشتیم.

نوای شرق

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران اخیراً به رسانه های دولتی در تهران گفته است که عملیات جدیدی را فاش خواهند کرد که باعث افتخار ایرانیان حامی نظام می شود. معلوم شد که سپاه به گرفتن یک نفتکش و بازگرداندن آن به یک بندر ایرانی رجزخوانی می‌کند. سپاه مدعی شد که ناوگان پنجم آمریکا را فریب داده است. اما مقامات آمریکایی گفتند که ادعای ایران «به کلی نادرست و بی‌اساس» است.

شیطنت‌های ایرانیان در بحبوحه شایعاتی روی می‌دهد که حاکی از آغاز مجدد مذاکرات هسته‌ای در ۲۹ نوامبر، درست پس از عید شکرگزاری است. در اواسط اکتبر، رابرت مالی، فرستاده ویژه آمریکا در امور ایران گفته بود که اگر ایران به پای میز مذاکره دربارهٔ توافقاتش با آمریکا، بر سر برنامه هسته‌ای خود بازنگردد، صبر و شکیبایی در برابر ایران به حداقل خود خواهد رسید. سخن او به توافقات سال ۲۰۱۵ درباره برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) مربوط می‌شود و این پرسش را تداعی می‌کند که آیا فقدان توافق به معنای «جنگ» است؟ در دوران پیش از توافق ۲۰۱۵، مقام‌های دولت اوباما به رسانه‌ها گفته بودند که توافق با ایران بهترین راه برای جلوگیری از جنگ است.

روایت «توافق یا جنگ» محور اصلی این نکته است که چرا اصلا باید به توافق جدیدی دست یافت، یا این که چرا ایالات متحده و سایر کشورها باید زمان صرف کنند تا ایران را پای میز مذاکره بکشانند. سؤالی که باید در بارهٔ این برداشت پرسید، این است: چنین «جنگی» چگونه خواهد بود و چرا «جنگ» نقطهٔ توافق است؟

محور بحث های مربوط به جنگ با ایران، مبتنی بر این نگرانی است که اگر ایران به غنی‌سازی اورانیوم ادامه دهد، در نهایت با اسرائیل درگیر خواهد شد. در چهار روز اول نوامبر ارتش اسرائیل به منظور مقابله با احتمال وقوع جنگ تمرین‌های نظامی برگزار کرد. این مانور برای مقابله با احتمال شلیک هزاران موشک از طرف حزب الله وابسته به ایران متمرکز بود. جنبه‌های دیگر این رزمایش شامل آمادگی برای مقابله با خشونت در داخل اسرائیل بود. در همان زمان، اسرائیل آئروستات نظارتی جدیدی (بالون هوایی غول پیکر) را در نزدیکی مرز شمالی با لبنان و اسرائیل به آسمان فرستاده است و نیروهای آمریکایی در حال انجام تمرینات مشترکی در نزدیکی ایلات، در حاشیهٔ دریای سرخ هستند.

در حالی که اسرائیل اشاره کرده است که «خط قرمزهایی» در بارهٔ برنامه هسته‌ای ایران وجود دارد. پرسشی که باید پرسید، آن است که آیا ایران اصولا در معرض خطر جنگ با ایالات متحده یا اسرائیل قرار دارد؟ شواهد موجود نشان می‌دهد که ایران ترجیح می‌دهد به نوعی حرکات تبلیغاتی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در خلیج عمان، مثل ربودن نفتکش و نه نبرد با ناوگان پنجم آمریکا بسنده کند. چرا که ایران نمی‌تواند خود را با درگیر شدن در جنگی واقعی و متعارف در معرض خطر قرار دهد. ایران از دهه ۱۹۸۰ که با عراق صدام حسین می‌جنگید، هیچ جنگ بزرگی انجام نداده است. دولت ایران فقیر است و رژیم آن تحت تحریم ها نسبتا ضعیف شده است. تنها کارت واقعی که در دست دارد، باج خواهی هسته‌ای اش است که از آن برای کسب امتیاز دیپلماتیک استفاده می‌کند. همچنین نیروهای نیابتی خطرناکی را در سراسر خاورمیانه، در یمن، عراق، لبنان و سوریه













زیناوند و مسلح می‌کند.

نیروی دریایی ایران کوچک است و ناوهای آن مدام در حال آتش گرفتن و غرق شدن هستند[!] زیرساخت‌های آن با مشکلاتی مواجه شده است و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تمایل دارد کاری را انجام دهد که ارتش ایران باید انجام دهد. به‌طور خلاصه، ایران قدرت‌های جنگ‌آفرینی را به سپاه و نیروهای نیابتی واگذار کرده است که هیچ‌کدام برای درگیری بزرگ آماده نیستند. اگر ایران نتواند از عهده درگیری بزرگی برآید، احتمال این که فقدان توافق هسته‌ای ایران منجر به «جنگ» شود کاهش می‌یابد. آن چه ممکن است اتفاق بیفتد این است که نبود توافق به معنای ادامه تنش در منطقه باشد.

با این حال، پس از توافق قبلی ایران در سال ۲۰۱۵، مشارکت ایران در عراق، سوریه، لبنان و یمن افزایش یافت. حوثی‌ها در سال ۲۰۱۵ برای تصرف بخش‌هایی از یمن تلاش کردند و شبه‌نظامیان تحت حمایت ایران در عراق، در سوریه برای انتقال تسلیحات در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ اقدام کردند.

در صورت بود یا نبود توافق، ایران به فعالیت‌های بدخواهانه خود ادامه خواهد داد که البته منجر به بروز جنگ بزرگ و متعارف نمی‌شود، بلکه بیشتر به همان درگیری‌های نیابتی می‌انجامد که خاورمیانه از ده‌ها سال پیش، در آن دست و پا می‌زنند.



آیا کنگره اهمیتی می‌دهد؟



بارسیدن بدهی دولت آمریکا به ۳۲ تریلیون دلار سخن از تعطیلی دولت از سرگرفته شد.

اینگرید ژاک- یو اس ای تودی



بدهی ملی آمریکا سر به ۳۳ تریلیون دلار کشیده است. این وضع هم حیرت‌آور است و هم برای آینده مملکت خطرناک؛ اگر هم می‌خواهیم که از تعطیلی دولت جلوگیری کنیم، باید این موضوع را در صدر مباحثات کنگره قرار دهیم.

لطفا این عدد را بخوانید و همهٔ صفرهایش را بشمارید: ۳۳،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار.

این یعنی ۳۳ تریلیون دلار و این همان مبلغی است که بدهی ناخالص ملی ما، در روز جمعه از آن هم فراتر رفت. رئیس جمهور ما، جو بایدن ممکن است از شما بخواهد که تصور کنید او «کسری بودجه را کاهش داده است»، اما مشخصا این ادعا دور از واقعیت است. حساب و کتاب جور در نمی‌آید.

کمتر از یک سال پیش، در مقاله‌ای نشان دادم بدهی کشور به مرز ۳۱ تریلیون دلار رسیده است. در آن زمان، فاجعهٔ بزرگی به نظر می‌رسید، اما در ماه ژوئن، بدهی ما به ۳۲ تریلیون دلار رسید و تنها چند ماه بعد، ایالات متحده یک تریلیون دلار دیگر روی کوه بدهی‌هایش افزود.

این وضع حیرت آور و برای آیندهٔ کشورمان خطرناک است. بدهی‌های بالاتر، پرداخت‌ها را از اولویت‌های دیگر به سوی خود می‌کشانند، نرخ بهره را افزایش می‌دهد و به اقتصاد آسیب می‌زند.

به همین سبب است که موضوع بدهی باید در صدر مباحث بودجه در کنگره قرار گیرد. آن هم در حالی که برای جلوگیری از تعطیلی دولت، دو هفته‌ای بیش نمانده است.

بازی‌های جمهوری خواهان را رها کنید، اما وضع ما حکم فیلی را دارد که در اتاق است، همه می‌بینند، اما نمی‌خواهند درباره‌اش سخنی بگویند.

همهٔ هم و غم‌ها متوجه کوین مک کارتی، رئیس مجلس نمایندگان و دارو دستهٔ جمهوری‌خواه گردن‌کش او جلب شده است؛ بسیاری از «دردسر سازها» در فراکسیون آزادی کنگره جمع شده‌اند.

این طور که به نظر می‌رسد مک کارتی می‌خواهد با توسل به راه‌حلی کوتاه مدت، یک راه حل مستمر، بودجهٔ دولت فدرال را تا ماه اکتبر تامین کند و به این شکل زمان بیشتری برای خودش بخرد.

حتی اگر او بتواند از طریق اکثریت محدود جمهوری خواهان در مجلس نمایندگان به این مهم دست یابد، احتمالاً در سنای تحت کنترل دموکرات‌ها، استقبال گرمی نخواهد دید.

ناامیدکننده‌تر آن که کل کل میان جمهوری‌خواهان (و درگیری قریب‌الوقوعشان با دموکرات‌ها) احتمالاً هیچ کمکی به کوه بدهی که دولت انباشته است، نخواهد کرد. این کار مستلزم تلاش طاقت فرسایی است، مانند رسیدگی به کمبودهای قریب الوقوع در برنامه‌های امنیت اجتماعی و تامین درمان. این تنها موضوعی است که باید ذهن قانونگذاران، اعم از محافظه کاران و لیبرال‌ها را به یکسان به خود مشغول کند.

مایا مک گینس، رئیس کمیتهٔ مسئول این پرونده، یعنی کمیتهٔ بودجه فدرال، دربارهٔ پیامدهای این حجم ناپایدار بدهی هشدار داده است.

مک گینس روز دوشنبه در بیانیه‌ای گفت: «ایالات متحده پا به نقطهٔ عطف جدیدی نهاده است که هیچ کس به آن افتخار نمی‌کند؛ بدهی ناخالص ملی ما به تازگی از مرز ۳۳ تریلیون دلار فراتر رفته است. ما به جای شنیدن راه حل‌ها، فقط مشتی وعده و وعید در این باره می‌شنویم که رهبران ما به کدام برنامه‌ها علاقه‌ای ندارند و یا قصد ندارند فلان مالیات را افزایش دهند. این نوع طرز صحبت، نه تنها دلهره‌آور است، بلکه در این آشفته بازار، کاملاً غیر مسئولانه به نظر می‌رسد.»

اقتصاد بایدنی Bidenomic در عمل چیزی نیست، جز هزینه‌های سرسام‌آور دموکرات‌ها و افزایش بدهی‌هایی که به کاهش اعتبار ایالات متحده انجامیده است.

فقط در سال مالی گذشته، کسری بودجه، تقریباً دو برابر شده، به حدود ۲ تریلیون دلار رسیده است؛ بسیار بیشتر از آن چه که پس از کاهش هزینه‌های مربوط به بیماری همه گیر کرونا پیش بینی می‌شد.

به علت قوانین نابخردانهٔ مصوب دموکرات‌ها (به



DOUBLE THE PUZZLES, DOUBLE THE FUN IN LIFE

Ford opens public access to Bronco off-road event

Sketch trio talks jokes, 'SNL' fame, new movie

Rodgers' 'wild' recovery dissected

USA TODAY

Treatment tailored to sole case of disease

Bespoke therapies are giving the hopeless hope

See TREATMENT, Page 4A

1st American released in cease-fire agreement

Girl, 4, was taken hostage after Hamas killed her parents

رغم این که قانون کاهش تورمِ سال گذشته، زنگ خطر را به صدا درآورده بود) کسری بودجه، به جای بازگشت به سطح پیش از کووید۱۹ همچنان به رشد خود ادامه داد.

در یک کلام؛ ما بیش از حد هزینه می‌کنیم.

تعطیلی دولت، برای «نجات مملکت»؟

اگر سراسر این نمایشنامه برای شما آشنا به نظر می‌رسد، به این سبب است که جنگ مشابهی در بهار امسال بین جمهوری خواهان مجلس نمایندگان و بایدن بر سر هزینه‌ها روی داد. آن‌ها سرانجام در قانون مسئولیت مالی به توافقی دست یافتند که سقف بدهی را افزایش داد تا دولت بتواند صورتحساب‌هایش را بپردازد و در عین حال هزینه ها را نیز کاهش دهد.

با این حال، در نهایت اتفاق خاصی نیفتاد و هزینه‌ها بسیار بالا باقی ماند که منجر به کاهش اعتبار شد؛ دومین مورد در تاریخ کشور.

حزب جمهوری خواه دربارهٔ سقف بدهی به پیروزی اولیه دست یافت: بایدن متعهد شد که دیگر مذاکره نخواهد کرد، اما بعد از مدتی، مذاکره کرد.

به نظر می‌رسد سیاستمداران منتخب ما، خود را در قبال رسیدگی به علل اصلی بدهی کشور متعهد نمی‌دانند. برای مثال، دموکرات‌های سنا، مقدار زیادی «گوشت خوک» (استعاره از هزینه برای مصارف محلی که پرداخت آن بر دوش همهٔ مالیات‌دهندگان آمریکایی قرار دارد) در لوایح هزینه‌های خود دارند و میلیون‌ها دلار صرف پروژه‌هایی می‌شود که در نهایت، ممکن است چند رای برایشان به ارمغان بیاورد، اما مالیات‌دهندگان توان پرداختشان را ندارند.

جمهوری خواهان خیلی دوست دارند دربارهٔ هزینه‌ها داد سخن بدهند، اما آن‌ها هم در این وضعیت ما مقصر هستند.

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور سابق آمریکا یکشنبه در مصاحبه با برنامهٔ Meet the Press شبکهٔ ان بی سی نیوز گفت: جمهوری‌خواهان باید برای دستیابی «به توافقی عادلانه» تلاش کنند.

او گفت: «ما باید کشورمان را نجات دهیم. اگر من بودم و نمی توانستم به توافق مناسبی دست یابم، قطعا دولت را تعطیل می‌کردم.»

او در این باره که ما باید کشورمان را نجات دهیم، حق دارد، اما شک دارم که از طریق این گونه نمایش‌های سیاسی – حتی تعطیلی – نجات پیدا کند، چون بی‌تعارف، دعوای داخلی جمهوری‌خواهان ربطی به بدهی ملی ما ندارد. دموکرات‌ها هم زیر بار توقف هزینه‌ها نمی‌روند.

حمایت فزاینده‌ای از کمیتهٔ مالی دو حزبی کنگره وجود دارد که می‌تواند راهگشای مشکلات بدهی کشور باشد، از جمله، برنامه‌هایی مانند تامین اجتماعی و درمان که در آینده نزدیک، با ورشکستگی رو به رو خواهند شد.

جمهوری خواهان باید این بار تا جایی که می‌توانند برای کاهش بودجه اعمال فشار کنند. با این حال، برای ایجاد شکاف در هستهٔ بدهی‌های کشور، تلاش بسیار بزرگتری از این کشمکش کوچک بر سر بودجه لازم داریم.

من شک دارم که در میانِ سیاستمدارانمان، کسی جرات انجام چنین کارهایی را داشته باشد. هرچند، ما نباید اجازه دهیم که آن‌ها زیر بار آن بروند که این روند را نادیده بگیرند.



چرا بخت‌های اقتصاد روسیه رو به زوال است؟



آندرس آسلوند- مسکو تایمز

روزنامۀ مسکوتایمز، اخیرا رسما از فهرست نشریات روسی بیرون نهاده شد و حکم نشریات خارجی را گرفته است. هر چند مسکوتایمز، حکم وزارت دادگستری روسیه را که در آن این روزنامه را «عامل خارجی» نامیده است، «کاربردی نامتناسب» خوانده است، اما از ۱۷ مارس (۲۶ اسفند گذشته) به این سو، دولت مسکو، این روزنامه را روسی به شمار نمی‌آورد، بلکه در زمرۀ نشریات غیر روس فعال در روسیه قرار داده است. مشی این روزنامه در قبال دولت انتقادی است و بسیاری از نویسندگانش هم غیر روس هستند. بی طرفانه بگوییم؛ مسکوتایمز به محافل مخالف دولت روسیه نزدیک‌تر است.

اقتصاد روسیه تاکنون در مقابله با تحریم‌های گستردۀ غرب و تنش‌های جنگ با اوکراین، بهتر از حد انتظار عمل کرده است. سال گذشته، تولید ناخالص داخلی روسیه تنها ۲/۱ درصد کاهش یافت. پیش بینی می شود امسال ۲ درصد هم رشد کند.

با این حال، بسیاری از نقاط ضعف در اقتصاد روسیه آشکار شده است. تولید ناخالص داخلی به علت تحریم‌های مالی غرب و دزدسالاری

نفرت انگیز آن از میزان پیش از ۲۰۱٤ رشد نکرده است، چندان پایدار نیست. نرخ برابری روبل مانند یویو جهش می‌کند. عامل اصلی این امر، فرار عظیم سرمایه، محرومیت روسیه از بازارهای مالی بین المللی و ذخایر نقد محدود آن است. روسیه همچنین از تحریم‌های شدیدتری رنج می‌برد که این کشور را از فناوری های حیاتی مانند ریزتراشه‌های پیشرفته محروم کرده است.

پیش از سال ۲۰۱٤، نرخ مبادلۀ روبل، در سطح ۳۲ روبل در ازای هر دلار آمریکا نسبتاً ثابت بود. سپس بر اثر تحریم‌های مالی غرب، در واکنش به اشغال کریمه و دونباس، ارزش آن نصف شد. تهاجم تمام عیار روسیه به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲ و در پی آن، تحریم‌های شدید غرب، بار دیگر، نرخ ارز را به نصف رساند و به ۱۳۵ روبل در هر دلار رساند.

بانک مرکزی روسیه با افزایش شدید نرخ بهره از ۹/۵ درصد به ۲۰ درصد توانست اعتماد به روبل را بازگرداند. تا ۲۰ ژوئن ۲۰۲۲، به ۵۰ روبل در هر دلار بهبود یافت. با این حال، به علت وحشت مالی ناشی از سقوط آزاد روبل، تورم از ۷ درصد قبل از جنگ به ۱۷ درصد در ماه آوریل افزایش یافت.

در ژوئیه گذشته، نرخ مبادله روبل شاهد کاهش دیگری بود و به حدود ۱۰۰ روبل برای هر دلار رسید. بانک مرکزی، با افزایش نرخ ارز از ۷/۵ درصد به ۱۵ درصد در اواخر اکتبر واکنش نشان داد، هرچند تورم در ماه سپتامبر در سطح ٦ درصد پایین ماند.

با وجود افزایش نرخ ها، مشکل اصلی اقتصادی روسیه تورم نیست، بلکه فرار سرمایه است. روسیه معمولاً مازاد حساب جاری زیادی دارد، اما این به طور منظم با خروج خالص سرمایه قابل توجهی همراه است، زیرا کشور مقادیر زیادی پول در خارج از کشور سرمایه گذاری می‌کند. در سال ۲۰۲۲، مازاد حساب جاری روسیه به رکورد ۲۳٦ میلیارد دلار رسید، اما در همان حال، ۲۳۹ میلیارد دلار از این کشور خارج شد.

مازاد حساب جاری بزرگ سال گذشته استثنایی

بود و تنها به سبب وحشت حاکم بر بازار انرژی اروپا ممکن شد و دیگر تکرار نخواهد شد. جنگ، قیمت نفت و گاز را در سراسر جهان افزایش داد، در حالی که روسیه به فروش سوخت‌های فسیلی گران قیمتش به اروپا ادامه داد. همگام با افزایش مجموع درآمدهای صادراتی این کشور از ۳۸۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۰ به ۶۲۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۲، بودجه ارتش نیز افزایش یافت.

با این حال، در نیمه اول سال ۲۰۲۳، بانک مرکزی مازاد حساب جاری روسیه را تنها ۲۳ میلیارد دلار و خالص خروج سرمایه را ۲۷ میلیارد دلار ارزیابی کرد. بهای گاز در بازار اروپا هم در مقایسه با نقطهٔ اوجش در آگوست سال گذشته، ۹۰ درصد کاهش یافته است. روسیه در سال ۲۰۲۲ چهل درصد از واردات گاز اروپا را تشکیل می‌داد که این میزان، در سال ۲۰۲۳ به حدود ۷ درصد کاهش یافت. احتمالا سال آینده، این مقدار ناچیز خواهد بود.

به لطف تحریم نفت روسیه در غرب و اعمال سقف قیمت در دیگر کشورهای وارد کننده، درآمد حاصل از صادرات نفت به شدت کاهش یافته است. در اجرای این تحریم‌ها، به ویژه در قبال دلالان سرکش و حرکت سایه‌وار ناوگان نفتکش‌های روسی مشکلاتی دیده می‌شود. با این حال، غرب اقدام به اعمال تحریم‌های جدیدی ضد متخلفان کرده است. در نتیجه، کل درآمدهای صادراتی روسیه احتمالاً حدود یک چهارم کاهش یافته و به حدود ۴۷۰ میلیارد دلار خواهد رسید.

پوتین قبل از حمله به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲، ۶۴۳ میلیارد دلار ذخایر ارز خارجی را بارگیری کرده بود. خوشبختانه برای کی‌یف، ذخایر واقعی روسیه بسیار کمتر است. آخرین حساب رسمی روسیه در ۳ نوامبر ۵۷۷ میلیارد دلار بود.

غرب درست از درگاه‌های اصلی مالی، حدود ۲۸۰ میلیارد دلار را که در غرب نگهداری می شد، مسدود کرد، و این وجوه باید مصادره شود و برای غرامت جنگی روسیه در اوکراین استفاده شود. بخش اعظم اموال باقیمانده شناور نیست و بنا بر این، نمی‌توان از آن برای پرداخت هزینهٔ سلاح بهره‌برداری کرد. آخرین حساب عمومی از دارایی‌های روسیه، بر اساس «یوان غیرقابل تبدیل» [یعنی به سبب تحریم‌ها به ناگزیر همچنان یوان می‌ماند] مربوط به ژانویه ۲۰۲۲ است که به ۱۰۳ میلیارد دلار رسید.

بر اساس آمار بانک مرکزی از پایان آگوست ۲۰۲۳، روسیه در حال حاضر، در صندوق بین المللی پول، ذخایر و دارایی‌های اضافی به میزان ۲۸ میلیارد دلار، به اضافه ۱۴۵ میلیارد دلار طلا دارد و نیز حداقل ۲۰ میلیارد دلار به روپیه هند. هیچ یک از این دارایی ها نقد نیستند. اگر این‌ها را هم کسر کنیم، روسیه هیچ ذخایر ارزی بین المللی نخواهد داشت و این امر پرداخت هزینه واردات حیاتی را برای این کشور دشوارتر می کند.

با این حال، روسیه بار دیگر در حال انجام عملیات مسلح‌سازی بزرگی است که به این منظور، حجم هزینه‌های نظامی اش را از ٤ درصد تولید ناخالص داخلی در دوران پیش از جنگ، به ۱۰ درصد در سال آینده افزایش خواهد داد. با این حال، روسیه به حداقل کسری بودجه ۲ درصد تولید ناخالص داخلی در سال جاری پایبند بوده و پیش بینی می‌شود که این کسری در سال آینده ۱ درصد تولید ناخالص داخلی باشد که نشان دهنده محدودیت‌های شدید ناشی از تحریم‌های غرب است [یعنی اتکای بیشتر بر منابع داخلی].

مشکل پوتین این است که نمی‌تواند کسری بودجه بزرگ‌تری را بپذیرد، زیرا تحریم‌های مالی غرب، روسیه را از استقراض پول از خارج باز می‌دارد، با وجود آن که این کشور تنها ۱۵ درصد از تولید ناخالص داخلی بدهی عمومی دارد. دیگر هیچ کس نمی خواهد، یا جرات نمی‌کند، به روسیه پول قرض دهد. در پایان سال ۲۰۱۳، کل بدهی خارجی روسیه، چه خصوصی و چه دولتی، ۷۲۹ میلیارد دلار بود. در پایان مارس ۲۰۲۳، به نصف کاهش یافت و به ۳۵۴ میلیارد دلار رسید [این یعنی به داخل کشیدن تمام منابع مالی و کاهش اتکا بر خارج که البته همیشه خبر خوبی نیست].

آخرین ذخیره نقدی باقی مانده روسیه، صندوق ثروت دولتی آن، یعنی صندوق رفاه ملی است. طبق آمار رسمی، معادل ۱۴۵ میلیارد دلار است، اما این مبلغ آمیخته با ذخایر ارزی بین‌المللی است و دوبار محاسبه می‌شود و میزان نقدشوندگی دارایی‌های باقی‌مانده را نامشخص می‌سازد [یعنی معلوم نیست چه میزان شناور است]. در پایان ماه سپتامبر، آنتون سیلوانوف، وزیر دارایی روسیه گفت که دولت امسال ۴۲ میلیارد دلار وام خواهد گرفت و تنها ۶۹ میلیارد دلار در صندوق رفاه ملی باقی خواهد ماند که آمار قابل قبولی به نظر می رسد.

در حالی که روسیه ممکن است در سال [مالی] از نظر فنی، شاهد رشد اقتصادی باشد، اما اقتصاد این کشور، چه از نظر ساختار و هم از لحاظ شاخص‌های کلیدی، به طور فزاینده‌ای به سوی نظام سابق شوروی گام برخواهد داشت [یعنی اقتصاد بسته و درون زیست]. نرخ بیکاری به ۳ درصد کاهش یافته است، اما میانگین دستمزد دلاری، از ۱۲۰۰ دلار در ماه، در سال ۲۰۱۳ به کمتر از ۶۰۰ دلار در ماه جاری کاهش یافته است.

پوتین در حالی که دوباره خود را مسلح می‌کند، مردم روسیه را هم مجبور می‌کند کمربندشان محکم کنند. ضعف اصلی اقتصادی روسیه، ریشه در ناتوانی‌اش در مهار فرار سرمایه دارد و این در حالی است که محدودیت‌هایی برای مقابله با آن وضع شده است. به علاوه، تحریم‌های مالی و انرژی اعمال شدهٔ غرب توانسته است تسلیح مجدد پوتین را محدود کند.





• آندرس اسلوند نویسندهٔ سوئدی کتاب «سرمایه‌داری همدم روسیه: مسیری از اقتصاد بازار به دزدسالاری» است.

ردیاب بحران انرژی: آمار فوری منابع گاز اروپا

چه مقدار گاز طبیعی از مسیر خطوط لوله به اروپا جریان دارد؟ چه مقدار انبارهای گاز پر است؟ و آلمانی ها چقدر گاز مصرف می کنند؟ با ردیاب زنده ما، داده‌ها را پیگیری کنید.

چه مقدار گاز طبیعی از مسیر خطوط لوله به اروپا جریان دارد؟ چه مقدار انبارهای گاز پر است؟ و آلمانی ها چقدر گاز مصرف می کنند؟ با ردیاب زنده ما، داده‌ها را پیگیری کنید.

چه حجم از تاسیسات ذخیره‌سازی گاز در آلمان پر شده است؟

تأسیسات ذخیره‌سازی گاز، برای مصرف در زمستان حیاتی است و همچنین، از آن برای ذخیره موقت به منظور انتقال انبوه LNG استفاده می‌شود. حتی اگر این تاسیسات ذخیره‌سازی در آلمان به طور کامل پر می‌شد، حجم گاز ذخیره شده، با توان تولید کمی کمتر از ۲۵۰۰۰۰ گیگاوات ساعت، حتی نمی‌توانست یک چهارم تقاضای سالانه آلمان را که در سال ۲۰۲۱ حدود یک میلیون گیگاوات ساعت بود، پوشش دهد. بنابراین، آلمان نه تنها نیاز دارد که انبارهای خود را تا حد امکان پر نگه دارد، بلکه به تامین مداوم از طریق خطوط لوله یا پایانه‌های LNG نیز نیاز مبرمی دارد.

سه سناریوی زیر نشان می‌دهد که سطح ذخیره‌سازی گاز چگونه می‌تواند در ماه‌های آینده توسعه یابد. فرض اول مصرف گاز قابل مقایسه با میانگین سال‌های گذشته است. در دو سناریوی دیگر، مصرف به ترتیب ۱۰ و ۲۰ درصد کاهش می‌یابد. با توجه به شروع ملایم زمستان ۲۳/۲۰۲۲ و صرفه جویی زیاد، کمبود گاز در ماه‌های آینده بعید به نظر می‌رسد.

حجم گاز مصرف شده خانگی و صنعتی، به دو عامل اصلی بستگی دارد: آب و هوا و بهای گاز. وضعیت بازار برق نیز می‌تواند بر تقاضای گاز تأثیر بگذارد. در دوره‌های کم نور خورشید و باد کم، نیروگاه‌های گازسوز باید روشن شوند تا



منبع: اشپیگل
نویسندگان: هولگر دامبک.
به همراه جمعی دیگر

نیاز برق را برآورده کنند. آب و هوا در آغاز سال ۲۰۲۲ به طور قابل توجهی معتدل تر از سال قبل بود، بنابراین به گرمای کمتری نیاز داشت. علاوه بر این، مردم استفاده از گاز خود را عمداً در حوزۀ صنعت کاهش دادند تا پاسخ مستقیمی به افزایش شدید قیمت گاز باشد. به همین سبب است که مصرف در سال ۲۰۲۲ تقریباً به طور مداوم کمتر از میانگین سال‌های گذشته بود.

چگونه قیمت گاز برای مشتریان جدید افزایش یافته است؟

نوسان‌های اخیر فقط به قیمت‌های جهانی گاز اختصاص ندارد. مصرف‌کنندگان خانگی در آلمان نیز تأثیر پذیرفته‌اند. این امر به ویژه برای مشتریان جدید که میانگین قیمت هر کیلووات ساعت برای آن‌ها از پاییز ۲۰۲۱ به طور قابل توجهی افزایش یافته، قابل توجه بوده است. جهش‌های بیشتر قیمت‌ها، پس از حمله روسیه به اوکراین و به سبب کاهش تحویل گاز از ژوئن ۲۰۲۲ آغاز شد.

چقدر اروپا به گاز روسیه وابسته است؟

تنها چند کشور اروپایی مقدار قابل توجهی از گاز طبیعی را خودشان تولید می‌کنند. اما تقریباً همه به واردات، عمدتاً از طریق خط لوله از روسیه، نروژ و الجزایر متکی هستند. علاوه بر این، واردات گاز طبیعی مایع LNG از کشورهای مختلف در سراسر جهان صورت می‌گیرد. عملیات تحویل را معمولاً تانکرهای ویژه‌ای انجام می‌دهند که در بنادر دارای پایانه‌های LNG کالای خود را تحویل می‌دهند. سهم واردات از روسیه در ماه‌های اخیر کاهش یافته، اما تحویل LNG به طور کلی افزایش یافته است.

وابستگی به روسیه به ویژه در اروپای شرقی و آلمان، در سال‌های اخیر بالا بوده است. این کشورها اغلب مستقیماً در امتداد خطوط لوله روسیه قرار دارند و معمولاً پایانه‌های LNG یا خطوط لوله‌ای ندارند که به دیگر صادرکنندگان بزرگ گاز مانند نروژ یا الجزایر متصل باشد. در سال ۲۰۲۱، بیشترین حجم صادرات گاز روسیه به کشورهای اروپایی سهم آلمان بود.



تا همین اواخر، چهار مسیر اصلی از روسیه به اتحادیه اروپا منتهی می شد. در اواخر سپتامبر ۲۰۲۲، نشت بزرگی در خط لوله نورد استریم یک کشف شد. مشخص نیست که آیا عملیات تحویل از طریق خط لوله از سر گرفته خواهد شد یا خیر. علاوه بر نورد استریم یک، گاز روسیه نیز از طریق خط لوله یامال-اروپا که از بلاروس و لهستان می‌گذرد و خطوط لوله پروگرس و سایوز از طریق اوکراین و همچنین ترک استریم از طریق ترکیه در جنوب تحویل می‌شد. از اواسط ماه مه، پس از توقف عملیات تحویل گاز روسیه، هیچ گازی از طریق خط لوله یامال جریان نداشته است. گاز طبیعی مایع LNG از طریق پایانه‌های بندری مختلفی وارد می شود که بیشتر آن‌ها در اروپای غربی قرار دارند.

روسیه از صادرات گاز خود چقدر درآمد کسب می کند؟

در مجموع، روسیه در مقایسه با سال‌های پیش از سال ۲۰۲۱، گاز کمتری به اروپا صادر کرده است. با این حال، درآمد صادرات گاز این کشور، ابتدائا در بهار ۲۰۲۲ به سبب افزایش شدید قیمت‌های بازار جهانی، شاهد افزایش بود. علت اصلی آشفتگی در بازار گاز، درگیری بر سر اوکراین با تهاجم روسیه از فوریه ۲۰۲۲ آغاز شد.



ناگورنو قره‌باغ و افسانه‌های حقوق بین‌الملل

کونتورویچ- وال استریت ژورنال



ریشه‌های قبیله‌گرایی عمیق است و جنگ بر سرِ زمین محدود به کشورهای عقب مانده یا توتالیتر نمی‌شود.

از جمله ویژگی‌های اصلی جهان وطنی نوین، این اعتقاد است که نهادهای فراملی می توانند با تکیه بر حاکمیت قانون، گفت وگو و رونق اقتصادی، درگیری‌های قدیمی بین کشورها را مهارکنند. طبق این نظریه، اگر دولتی سرکشی کند، نظام بین‌المللی، آن را از راه‌های دیپلماتیک و اقتصادی، با خونسردی تمام مجازات خواهد کرد.

اما اشغال شبه جزیرهٔ کریمه، به دست نیروهای روسیه در سال ۲۰۱٤، نشان داد که این طرزتفکر مبتنی بر خیالبافی است. جدیدترین نمونه ناکامی این نظریه، ناگورنو قره‌باغ است؛ منطقه‌ای در داخل آذربایجان که جدایی‌طلبان ارمنی مدعی آن هستند. نیروهای آذری به این منطقه حمله کردند. در پی شکست ارامنه، نیروهایشان پذیرفتند سلاح‌هایشان را زمین بگذارند و سراسر این منطقه دورافتادهٔ کوهستانی، به احتمال قریب به یقین، به قلمرو آذربایجان ملحق خواهد شد.

واکنش بین المللی به آن درس های مهمی برای جهان در مورد قانون و قدرت دارد.

آذربایجان دربارهٔ اراضی این منطقه ادعای ارضی دارد. زمانی که آذربایجان و ارمنستان هر دو بخشی از اتحاد جماهیر شوروی بودند، قره باغ ناحیهٔ نیمه خودمختاری با اکثریت ارمنی در آذربایجان بود. با توجه به این که کرملین بر هر دوی آن‌ها حکومت می کرد، این موضوع چندان مهم نبود. هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی سقوط کرد، مرزهای داخلی آن اهمیت زیادی پیدا کرد، زیرا براساس قاعدهٔ اساسی و مطلقی در حقوق بین الملل موسوم به uti possidetis juris، کشورهای تازه بنیان نهاده، وارث مرزهای نهاد اداری قبلی در منطقه می‌شوند؛ صرف نظر از این که این مرزبندی‌ها چقدر ناعادلانه بوده است.

این بدان معناست که قره باغ بخشی از ارمنستان نخواهد بود و همین، به جنگ بین سال‌های ۱۹۸۸-۱۹۹٤ انجامید. نیروهای ارمنی پیروز شدند و قلمرو و مناطق کوهستانی اطراف آذربایجان را که بین منطقه محصور و ارمنستان قرار دارد، تصرف کردند. این جنگ همچنین منجر به انتقال جمعیت قابل توجهی بین دو کشور شد که یادآور جنگ‌های استقلال‌طلب قبلی در همان قرن است. جنگ دوم، در سال ۲۰۲۰، با دستاوردهای قابل توجه آذربایجان به پایان رسید.

این بدان معناست که قره باغ بخشی از ارمنستان نخواهد بود، که به جنگ بین سال های ۱۹۸۸-۱۹۹٤ منجر شد. نیروهای ارمنی پیروز شدند و قلمرو و مناطق کوهستانی اطراف آذربایجان را که بین منطقه محصور و ارمنستان قرار دارد، تامین کردند. این جنگ همچنین به انتقال جمعیت قابل توجهی بین دو کشور انجامید که یادآور جنگ‌های استقلال‌طلب قبلی در همان قرن است. جنگ دوم، در سال ۲۰۲۰، با دستاوردهای قابل توجه آذربایجان به پایان رسید.

بنابراین، تصرف کامل قره باغ به دست آذربایجان اکنون از نظر قانونی، آزادسازی قلمرو خودی به شمار می‌رود، هرچند که از زمان استقلال هرگز بر آن کنترل نداشته است.

اما حقوق بین الملل جایگزینی برای عدالت یا اخلاق نیست. ارمنستان پیوندهای باستانی با این منطقه دارد، جایی که یکی از قدیمی ترین کلیساهای مسیحی ارتدکس جهان را در خود جای داده است. بیشتر مردم آن ارمنی هستند و نمی‌خواهند پس از خاطرات قتل عام ها و خصومت های قرن بیستم میلادی با آذری‌ها همسایه شوند. تاریخ نشان می‌دهد که اکثر آن‌ها در قره باغ زیر حاکمیت آذری‌ها باقی نخواهند ماند؛ به ویژه با توجه به ناتوانی ارمنستان در حفاظت از آن‌ها و بی‌میلی آذربایجان به اعطای خودمختاری قابل ذکری به ساکنان. اگر باکو بتواند آن‌ها را متقاعد کند که در قالب اقلیتی معین باقی بمانند، چنین اقدامی، نشانهٔ نیرومندی دال بر حسن نیت آذربایجان خواهد بود.

از درگیری چند درس استخراج می‌شود؛ اولی مربوط به قدرت غریزه بر نهادهای اجتماعی می‌شود. نفرت‌ها و کینه‌های قبیله‌ای و جاه طلبی‌های ملی‌گرایانه در قرن بیست و یکم زنده و پویا هستند. جنگ بر سر خاک به کشورهای عقب مانده یا دولت های توتالیتر محدود نمی شود؛ ارمنستان و آذربایجان هر دو عضو شورای اروپا و سازمان امنیت و همکاری در اروپا هستند. تلاش چند دهه اخیر برای حل مناقشه میان این دو، هیچ تأثیری نداشته است.

در عوض، «درگیری ایستا» در آن منطقه، با برتری قاطع نیروهای باکو برطرف شده است. این واقعیت ستیزه جویانه، درس دومی را دربارهٔ ادعاهای بزرگ از طرف حقوق بین الملل ارائه می‌دهد. حمله نهایی آذربایجان به قره باغ در پاسخ به هیچ تجاوز فوری ارمنستان نبود. نسل‌هایی از وکلای بین‌المللی ادعا کرده‌اند که بر اساس قطعنامهٔ ٢٦٢٥ مجمع عمومی سازمان ملل متحد («اعلامیه روابط دوستانه» ۱۹۷۰) تغییرات اجباری حتی در خطوط آتش‌بس پایدار غیرقانونی است و سایر کشورها نمی‌توانند آن را به رسمیت بشناسند. اما چنین چیزی داستانی تخیلی بوده و برخورد با آن گزینشی بوده است. به تعبیر بهتر، حاکمیت باکو در قره باغ به رسمیت شناخته خواهد شد.

درس سوم مربوط به دفاع است. کشورهایی که امنیتشان را به حامیان خارجی می‌سپارند (همان طور که ارمنستان بر روسیه تکیه کرده بود که میانجیگری آتش بس در مناقشه ۲۰۲۰ بود) این کار را با مسئولیت خودشان انجام می‌دهند. قدرت، در بیشتر مواقع، زمانی وارد چنین ترتیبیاتی می شود که به نمایش قدرت و اعتبارش مفید کمک کند. دلیلی وجود ندارد که انتظار داشته باشیم در زمان نامناسب مداخله‌ای صورت گیرد. همان طور که اکنون نیز مسکو از هرگونه دخالتی خودداری کرد. گاهی ممکن است جامعه بین المللی با طرف ضعیف‌تر همراهی کند، اما چنین کاری معمولا مخاطرات خودش را دارد.

درس آخر را از تاریخ می‌گیریم. همبستگی مذهبی یا قومی، یکی از انگیزه‌های غالب در جنگ‌ها و سیاست‌های بین المللی بوده است. ترکیه متحد اصلی آذربایجان است، اما به نظر نمی‌رسد چنین ملاحظاتی بری غرب مسیحی جذابیت‌های گذشته را داشته باشد و فقط خدا به داد کشورهایی برسد که باید تنها ایستادگی کنند.



The Oriental Voice 6

